

ازش جهت» (ذیل خواجه نصیر بر جهانگشای ج ۳ ص ۲۸۸)، -  
 «و پادشاه فرمود تا شش برلیغ نوشتند که قضاة و دانشمندان و شهبان و  
 علویان و ارکانان و کسانی که با ما جنگ نکنند ایشانرا از ما بجان  
 امانست و کاغذها بر تیر بسته از شش جانب بشهر انداختند» (جامع التواریخ  
 طبع کاتمر ۲۸۲-۲۸۳)، - «و امر هولاکو البیکجیة لیکتیبوا علی السهام  
 بالعریة ان الارکاونیة و العلویین و الدانشمندیة و بالجینة کل من لیس  
 یقاتل فهو آس علی نفسه و حریمه و امواله» (مختصر الذول ۴۷۴)،

و اُرکون بضم همزه بوزن اُفْعُول که در کتب لغت عربی از قبیل  
 لسان العرب و غیره یعنی رئیس قریه و دهقان عظیم تفسیر کرده‌اند  
 (بناست ذکر آن کلمه در حدیثی در موقع ورود عمر بشام) بدون شك با  
 همین کلمه اُرکون ما نحن فیه یکی است و اصل هر دو ظاهرًا کلمه  
 «ارخون» یونانی است که در آن لغت یعنی رئیس و شخص اول و  
 زعیم قوم است (۱۱)، و اشتقاق آن از اصلی عربی از رکون یعنی سکون لأن  
 اهل القریة یرکون الیه ای بسکون و بیلون چنانکه در لسان العرب  
 و غیره است بلا شك اشتقاقی جمعی است،

و بهمین معنی یعنی رئیس مذهبی نصاری و زعیم قدسین بجای  
 ارکون «ارخون» با خاء معجبه بطبق اصل یونانی آن جَ اِراخنة و  
 «ارخول» با لام بجای نون جَ اِراخلة نیز آمده است (۱۲)،

ص ۸۷ س ۱۰، و آنچه بنازگی ارتاق میشوند، شاهدهی است برای  
 استعمال «آچه» در ذوی العنقول یعنی آنانکه، رجوع شود برای شواهد  
 دیگر این نوع استعمال بص ۹۴ س ۱۰ و ۱۱، و نیز بسراحة الصدور

(۱) رجوع شود بقاموس کتب Lane و اقرب انوار در مادة رکن، و مختصر الذول

ص ۴۷۴ ح

(۲) رجوع شود بقاموس فرائغ در «ارخون»، و قاموس دزی ۱: ۱۷، و فهرست

نسخ شرقی لندن از هوج ۱ ص ۱۵۶: «اراخلة دمشق بعنون به اکابر النصاری»

ص ۲۵۹ س ۱، ۲۹۴:۲۱، ۴۱۷:۷، ۴۴:۴۳، ۴۴۶:۱۴ - در نسخه بسیار مصححی از دیوان ظهیر فاریابی از نسخ کتابخانه ملی پاریس (۱) مورخه سنه ۸۴۲ این بیت معروف ظهیر را چنین نگاهشته:

فی فی ازین میانه تو مخصوص نبستی • در هرج بنگری بهمین درد مبتلاست  
و معروف بر السنه اکنون «هرکه» است، - در تاریخ عالم آرای امینی (تاریخ سلسله آق قویونلو) تألیف فضل الله خنجی معروف بامین نسخه کتابخانه ملی پاریس (۲) این دو بیت ذیل را در هجو سلطان حیدر صفوی ایراد نموده:

آنچه هرگز نکرده بود صلوة • آنچه هرگز نداده بود زکوة

آنچه نگرفته هیچگه روزه • آنچه نشناخته ره عرفات

که چنانکه ملاحظه میشود چهار مرتبه آنچه را بجای آنکه استعمال کرده است،

ص ۱۱۳ س ۱-۲، این دو بیت از جمله آیاتی است از کعب این معنان الأشعری (۳) از شعراء عهد امویة در وصف قلعة نيزك در بادغیس هرات و فتح آن بر دست یزید بن مهلب در سنه ۸۴، و مجموع آن آیات در تاریخ طبری (سلسله ۲ ص ۱۱۴۰-۱۱۴۱) و بعضی از آنها در تاریخ ابن الأثیر (ج ۴ ص ۲۴۰) مسطور است، و فیها يقول:

نَفِي نِيْزِكًا عَنِ بَادَغِيْسٍ وَ نِيْزِكٍ • بِمَنْزِلَةِ أَعْمِي الْمَلُوْكَ أَغْيَايَا

مُحَلِّقَةٍ دُونَ السَّمَاءِ كَأَنَّمَا • غَمَامَةٌ صَفِي زَلَّ عَنْهَا سَحَابُهَا

(۱) Suppl. pers. 795 ورق ۴۲a

(۲) Ancien fonds pers. 101 ورق ۱۲۶a

(۳) رجوع شود باغانی و کامل المبرد (بهرست آندو)، و طبقات الشعراء ابن فبیه ۲۵۸، و تاریخ طبری در مواضع عدیده (رجوع بههرست آن)، و ابن الأثیر در حوادث سنه ۸۴، - و اشعری بناف منسوب است باشفرکه قبیله است از ارد (طبری ۲: ۱۰۰۷)، و اشتقاق این درید ۲۹۴، و تاج العروس ۳: ۲۱۱)، و اشعری بعین چنانکه در بعضی از ماخذ مذکوره آمد تصحیف است.

و لا تَبْلُغِ الْأَرْوَى شَهَارِيجَهَا الْعُلَى ، و لا الطَّيْرُ إِلَّا نَسْرَهَا و عَقَابَهَا  
وَمَا خَوْفَتْ بِالذَّبِّ و لَدَانِ أَهْلِهَا ، و لا تَجْتِ إِلَّا النُّجُومَ كِلَابَهَا

و اینکه مؤلف دو بیت مذکور را بابو العلاء نسبت داده خواه منصوص او  
ابو العلاء معری بوده یا غیر او سهو واضح است،

ص ۱۱۵ س ۲: بدآلت آنک، دآلة بتشدید لام در اصل اسم مصدر  
است از اذلال یعنی گستاخی و جرأت و ناز فال فی اللسان: «آدلّ علیه  
انبسط و آدلّ علیه و وثقّ بهحبته فأقراط علیه و فی المثل آدلّ فآملّ و الاسم  
الدآلة و الدآلة من یدلّ شبه جرّاءه منه و لفلان علیک دآلة و فلان  
یدلّ علیک بصحبته اذلالاً و دآلة ای یجترئ علیک»، انتهى باختصار، و  
در تاریخ مینی گوید ۲: ۲۲۲: «و كان غرض السلطان فی عقد الرئاسة له  
ان يقع به من انعقدت له بدآلة التآله و التعیّد و سابقه الترمب و  
التزهد»، ولی بعدها آنساعاً تعیر «بدآلت آنکه» در طی عبارات فارسی  
عموماً یعنی «تجکم آنک» و «بناست آنکه» و «بعلت آنکه» و نحو ذلك  
استعمال شده است،

ص ۱۱۷ س ۷، سقنجاق نوین، سقنجاق (سوقنجاق، سوغونجاق)،  
سوغنجاق، سونجاق (۱) نوین پسر سدون نویان بن جیلاوغان بهادر بن  
سورغان شیره از قوم سلدوس از افوام مغول درلکین از امراء معتبر هولاکو  
بود، رشید الدین گوید: «و از پسران سدون نویان که با هولاکو خان  
در سنه ۱۶۵۱ بایران زمین آمدند سونجاق نویان بود براه یارغوجی و  
امیر دست راست و امیر کزیک و زیر دست کوکه ایلکا نشستی، و  
برادران او کفتی نویان و ارانمور ایدجی و تودان و تیمور بوقا، و پسران

(۱) این املاى اخیر بنا بر فائده مطروده زبان مغول است در حذف فاف یا گاف  
یا گاف وسط کلمه از قبیل شبغان و شبهان و سنگفور و سفور و هولاکو و هولانو، رجوع  
شود بجز ۱ ص ۵۱ ح ۴، و ص ۱۴۲ ح ۶،

سومحاق پادشاه عرب و ارغون بودند»<sup>(۱)</sup>، انهم، و در جمیع غزوات هولاکو از فتح قلاع الموت و استخلاص بغداد و جنگهای جزیره و شام همه جا صاحب ترجمه در رکاب پادشاه مزبور حاضر بوده است، و در سلطنت پسر هولاکو اباقا خان (۶۶۲-۶۸۰) منصب نیابت و حکومت مالک بتخصیص مہمات فارس و بغداد بعہد وی محول گشت<sup>(۲)</sup> و مصنف این کتاب علاء الدین جوینی بنیابت از جانب او بحکومت بغداد و عراق عرب منصوب بود، و در سلطنت برادر اباقا احمد نکودار (۶۸۱-۶۸۲) مجدداً منصب نیابت مالک بسومحاق نوین منوخص گردید<sup>(۳)</sup>، و پس از جلوس ارغون بن اباقا (۶۸۲-۶۹۰) دیگر اسمی از او در کتب تواریخ آن عهد از قبیل جامع التواریخ و وصاف و غیرها ظاهراً برده نشود و گویا در همان اوایل سلطنت ارغون در گذشت است<sup>(۴)</sup>،

ص ۱۲۵ س ۱۲، حلال بکسر صاد در جمع صلّ یعنی مار در کتب لغت معتبره بنظر نرسید (رجوع بمجاشیة ذیل صناعات)، ولی شکی نیست که استعمال این جمع در این معنی در کلام فصحاء بعد از اسلام شایع بوده است، ابو العلاء معری در تصبیه معروف خود در مرثیة شریف ابو احمد الحسین بن موسی الموسوی پدر سیدین رضی و مرتضی که مطلع آن اینست:

أَوَدَى فَلَیْتَ الْحَادِثَاتِ كَفَافٍ مَالِ السَّيْفِ وَ عَبْرُ الْمُتَنَافِ  
گوید:

(۱) جامع التواریخ طبع برزین ج ۱ ص ۲۲۵-۲۲۱

(۲) مقدمه جهانگشای ج ۱ ص ۱۰۰، (۳) وصاف ص ۱۱۰

(۴) رجوع شود بمجاشیة ۴: ۱۱۷، ۲۸۲-۲۷۶، ۲۸۸، و مقدمه آتکتاب ج ۱

ص ۱۰ و لآ و نآ، و جامع التواریخ طبع کانرمز ص ۲۶۴-۲۶۶، ۲۷۸-۲۸۲، ۲۰۲،

۲۲۸، ۲۳۴، ۲۶۰، و طبع برزین ج ۱ ص ۲۲۵-۲۴۱، و مختصر الذول ۴۷۲-۴۷۴،

و الحوادث الجامعة ۴۲۰، و وصاف ۴۱، ۴۳، ۵۵، ۱۱۰، ۱۲۵، و صناعات ۲۰۴-۲۰۷

بسیار مکرراً

وَتَعَطَّفَتْ لِعَبِّ الصَّلَالِ مِنَ الْأَسَى . فَالزَّجُّ عِنْدَ اللَّهْزَمِ الرَّعَافِ  
و شارح سفظ الزند (۲: ۵۶) در شرح بیت مذکور گوید: «الصَّلَالُ  
جمع الصِّلِّ و هی الحیة»،

و در مرثیه مشهور سید رضی در حق ابوحنیف صابی که مطلع  
آن اینست: (۱)

أَعْلِمْتَ مَنْ حَمَلُوا عَلَى الْأَعْوَادِ . أَرَأَيْتَ كَيْفَ خَبَا ضِبَاهُ النَّادِي  
این بیت آمده:

وَ الدَّهْرُ تَدْخُلُ نَافِذَاتُ يَبَاهِيهِ . مَا وَى الصَّلَالِ وَ مَرِيضَ الْأَسَادِ  
و در قصیده بسیار معروف سید اسمعیل حمیری که مطلع آن اینست: (۲)

لَا مَ عَمْرٍو بِاللَّوَى مَرْبِيعُ . طَامِسَةٌ أَعْلَامُهَا بَلْقَعُ  
بلا فاصله پس از يك بیت گوید:

بِرَسْمِ دَارِ مَا يَهَا مُؤْنِسٌ . إِلَّا صِلَالٌ فِي النَّزَى وَفِعْ  
رُقُشٌ يَخَافُ السَّوْثُ مِنْ نَفْسِهَا . وَ السَّمُّ فِي آثَابِهَا مَتَعٌ

رجوع شود نیز بناموس دری در ص ل ل که بشاهدی دیگر از نفع  
الطیب مقرئ (۳) حواله میدهد،

ص ۱۴۴ س ۱، عبد الله بن معاویه، هو عبد الله بن معاویه بن  
عبد الله بن جعفر بن ابی طالب از مشاهیر رؤسا و اشراف بنی هاشم،

(۱) تمام این قصیده در نسیمة الدهر ۲: ۸۱-۸۵ و در دیوان رضی ۱: ۲۹۴-۲۹۸

مسطور است.

(۲) تمام این قصیده فائده که بدیجانه بسیاری از ابیات الحافی نیز بر آن علاوه شده  
در مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری (مجلس یازدهم) و در جلد یازدهم بحار الأنوار  
مرحوم مجلسی در شرح احوال امام جعفر صادق علیه السلام مذکور است و در اواخر  
مملقات سبع و ساس فی الأساس چاپ ایران نیز مکرر بطبع رسیده است.

(۳) طبع لندن ۲: ۴۲۶، و طبع مصر ۲: ۲۵۲،

در اواخر دولت بنی امیه بسر آن طایفه خروج نمود و بر فارس و اصفهان و کرمان و بعضی نقاط دیگر استیلا یافت لکن در آخر کار از عساکر ایشان شکست خورده بخراسان گریخت و در آنجا ابو مسلم خراسانی او را گرفته بچس افکند و بالأخره در حدود سنه صد و سی بقتل رسانید، وی صاحب مقاله‌ایست مخصوص در مذهب و مؤسس فرقه ایست از شیعه معروف به «جناحیه» نسبت بمجد اعلاّی او جعفر بن ابی طالب معروف بجعفر طیار که حضرت رسول او را ذوالجناحین لقب داده بود، و صاحب ترجمه‌ها اشعاری است بس عالی و زیبا و از جمله بیت معروف

وَعَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيْلَةٌ . وَلَكِنَّ عَيْنَ السُّخْطِ تُبْدِي الْمَسَاوِيَا  
از اوست، و شرح حال او منصلاً در جلد یازدهم اغانی مسطور است (۱)،

ص ۱۴۵ س ۱، محمد دیباج، «و اما محمد الدیباج بن جعفر الصادق لقب بذلك لحسن وجهه و يلقب ايضا المأمون و أمه أم ولد وكان قد خرج داعياً الى محمد بن ابراهيم طباطبا فلما مات محمد بن ابراهيم دعا محمد الدیباج الى نفسه و يبيع له ثم أخذ و جئ به المأمون فعنا عنه و مات بمرجان و قبره بها (۲)» (عمدة الطالب ورق ۱۴۹)،

ص ۱۴۵ س ۱، داعی، «هو محمد بن زيد بن محمد بن اسمعيل بن

(۱) طبع بولاق ص ۶۶-۷۹، رجوع شود نیز بتاريخ طبری ۲: ۱۸۲۹-۱۸۸۷، ۱۹۷۶-۱۹۸۰، و ابن الأثیر در حوادث سنوات ۱۴۷ و ۱۴۹، و عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب لجمال الدین احمد بن علی بن عیّنه نسخه کتابخانه ملّی پاریس Arabes 3021 ورق ۱۲۵-۱۳۵، و برای تفصیل مذهب و طریقه او رجوع شود بالفرق بین الفرق بغدادی ۲۳۵، ۲۴۲، ۳۵۵، و ملل و نحل ابن خزم ۴: ۱۸۰، ۱۸۸، و ملل و نحل شهرستانی ۱۱۶، ۱۱۳، (طبع مصر ۱: ۲۹، ۲۰۲-۲۰۳)، و انساب الشّعاعی در عنوان «الجباجی» ص ۱۳۶، و عطاء متریزی ۴: ۱۷۶،

(۲) رجوع شود بحواشی ذیل صفحات ص ۱۴۵ ح ۲،

[الحسن بن] (۱) زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب ملک طبرستان بعد از اخیه الحسن بن زید الداعی الکبیر و اقام سیح عسرة سنة و سبعة اشهر ثم طاربه محمد بن هرون السرجینی (۲) صاحب اسمعیل بن احمد السامانی فقتله و حمل رأسه الی بخاری و دفن بدنه بمرجان عند قبر النبیاج محمد بن الصادق علیهما السلام» (عمدة الطالب ورق ۴۵۵) - و معنی نماناد که ابن محمد بن زید صاحب ترجمه معروف است به «داعی» مطلق بدون هیچ قیدی، و سه داعی دیگر نیز مابین سادات علویة طبرستان در تاریخ معروف است که ما ذیلاً برای مزید توضیح و رفع اشتباه آنها یکدیگر اشاره اجمالی بحال هر یک از آنها می‌نمائیم:

ابتداءً استیلاء سادات علویة بر طبرستان در سنة ۲۵۰ هجری و انتهای آن در سنة ۴۱۶ است که سال تسلط اسفندیار بن شیرویه دیلی است بر آن مملکت، عده این سادات با اولاد و اقارب ایشان بسیار است ولی مهم‌ترین ایشان که بالاستقلال در طبرستان یا گیلانات سلطنت نموده‌اند چهار تن اند:

اول حسن بن زید حسنی و هو الحسن بن زید بن محمد بن اسمعیل ابن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب (۳) معروف بداعی

(۱) علاوه برین دو قلاب از روی تاریخ طبری و مقاتل الطالیین است، رجوع شود بجائزۀ ۲،

(۲) کذا فی الأصل، و لعله «السرجینی»

(۳) این نسب نامه از روی تاریخ طبری ۲: ۱۵۲۲ و مقاتل الطالیین ابو النرج اصفهانی ۲۲۹ استخراج شده است، و در سایر مآخذ اندک اختلافی با اینجا موجود است مثلاً در تاریخ ابن اسفندیار (ترجمه براون ۴۷) و تاریخ مازندران سید ظهیر الدین ۲۸۲ مختصراً ما بین اجداد او ندارد، و در ابن الأثیر ۷: ۴۶ و عمدة الطالب رجوع بهین صفحه حاضره من (۱) حسن اوّل را ندارد، و در ابن الأثیر بجای الحسن بن علی «الحسن بن الحسن بن علی» دارد،

کیر که از سنه ۲۵۰-۲۷۰ در طبرستان سلطنت نمود و در این سال  
اخیر وفات یافت (۱)،

دوم برادرش محمد بن زید حسنی صاحب ترجمه معروف به «داعی»  
مطلق نه کیر و نه صغیر (۲)، مدت سلطنت او از سنه ۲۷۰-۲۸۷ است،  
و در این سال اخیر در جنگ با سامانیان چنانکه گذشت در جرجان  
کشته شد و سرش را بیخارا فرستادند و بدن او را در جرجان مجاور قبر  
دیباچ دفن نمودند (۳)، و بعد ازین واقعه مدت سیزده سال طبرستان در  
حوزه سامانیان بود،

سوم حسن بن علی حسینی و هو الحسن بن علی بن الحسن بن علی  
ابن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (۴) معروف بناصر الحق  
و ناصر کیر و اطروش (۵) که اسلام اهالی گیلان و دیلمان عمده از پرتو  
مساعی او بود و از سنه ۳۰۱-۳۰۴ در طبرستان و گیلان بالاستقلال  
سلطنت نمود و در این سال اخیر باجل طبیعی درگذشت (۶)

- (۱) رجوع شود بطبری (بفهرست آن)، و ابن الأثیر در حوادث سنه ۲۵۰ و ۲۷۰  
غیر ذلك، و ظهیر الدین ص ۲۸۱ بعد، و ابن اسفندیار ص ۴۷ و ۱۶۲ بعد،  
(۲) ولی گاه بعضی او را «داعی صغیر» نیز خوانده اند لکن این فقره بتصریح ظهیر  
الدین ص ۲۱۴ و ۲۰۶ خلاف واقع است و داعی صغیر لقب فاسم بن حسن آبی الذکر است،  
(۳) رجوع شود بمقال الطالیین ۲۲۶، و طبری در مواضع عدیده از جمله ۲۲۰۰: ۴  
(رجوع بفهرست آن)، و ابن الأثیر در حوادث سنوات ۲۷۰ و ۲۸۷ و غیره، و ظهیر  
الدین ص ۲۰۶ و غیره، و ابن اسفندیار ۴۷-۴۹، و ۱۸۷ بعد،  
(۴) این نسب نامه از روی ابن اسفندیار ۴۹ و ظهیر الدین ۳۰۰ نقل شده است،  
و در ابن الأثیر ۸: ۲۱ «علی» دوم را ما بین اجداد او ندارد، و طبری فقط در یک  
موضع (۳: ۲۲۹) اسی از او برده آنهم بعنوان «حسن بن علی العلوی» بدون سویی  
نسب او، (۵) و گاه نیز داعی ابوالمحق (ظهیر الدین ۳۲۶)،  
(۶) ابن الأثیر در حوادث سنوات ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴ (ج ۸ ص ۲۹، ۳۱-۳۲،  
۳۹)، و ظهیر الدین ص ۲۰۰ بعد،



چهارم حسن بن قاسم حسنی و هو الحسن بن القاسم بن الحسن بن علی بن عبد الرحمن بن قاسم بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب (۱) معروف بداعی صغیر که پس از وفات ناصر کبیر از سنه ۴۱۶-۴۰۴ در طبرستان و گیلان سلطنت نمود و درین سال اخیر در جنگ با اسفندیار بن شیرویه معروف کشته شد و دولت علویان مستقل طبرستان منقرض گردید (۲)، و هرچند بعدها نیز یکی دو تن از ایشان خروجی کردند و حرکت مذبحی نمودند ولی کاری از پیش نبردند؛

و چنانکه ملاحظه میشود از این سادات اربعه سه نفر ایشان موسوم بحسن بوده‌اند و یکی موسوم بهمید و سه نفر حسنی بوده‌اند و یکی حسینی و سه نفر معروف بداعی بوده‌اند و یکی معروف بناصر یا ناصر کبیر، و مدت سلطنت همگی ایشان روی هم رفته قریب شصت و شش سال بوده است؛

ص ۱۴۶ س ۴، این روایت مؤلف که وفات اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام در سنه ۱۴۵ بوده مطابق است با روایت دستور المنجمین (ورق «۴۳۴»)، ولی صاحب عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب ورق «۱۴۲» وفات او را در سنه ۱۴۳ ضبط کرده و مفریزی در اتعاظ الخلفاء ص ۶ در سنه ۱۴۸، و نیز مؤلف یعنی جوینی در ص ۱۴۸ س ۵-۶ از قول خود اسماعیلیان نقل کرده که ایشان گویند اسماعیل پنج سال دیگر بعد از پدر زنده بوده است، و این قول اخیر اضعف اقوال و بلکه افسانه بنظر می‌آید زیرا که ظاهراً اتفاق مورخین است که وفات اسماعیل در حیات پدرش امام جعفر الصادق علیه السلام روی داده بوده است؛

(۱) این نسب نامه از روی ابن اسفندیار ۲۰۴ و ظهیر الدین ۲۰۹ نقل شده، و در طبری اصلاً نام او مذکور نیست چه عصر او متأخر از عصر طبری است، و در این الاثر همه جا ازو فقط به «الحسن بن القاسم العلوی» تعبیر کرده بدون سوق نسب او؛  
 (۲) ابن اسفندیار ص ۲۰۴ بیعد، و ظهیر الدین ص ۲۰۹ بیعد، و ابن الاثیر در حوادث سنوآت (۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۰)؛

ص ۱۴۷ س ۸، فطحي، در ضبط این کلمه که فطحي است نه بطحي يا ابطحي چنانکه در نسخ جهانگناست و نه افطحي چنانکه در عموم نسخ ملل و نحل شهرستانی از خطی و چاپی (۱) مشاهده میشود هیچ جای شك نیست، قال السبعانی فی الأنساب ورق ۴۲۹۵: «القطعي» (۲) بنوع الفاء و سکون الطاء المهملة و فی آخره الحاء (۳) هذه النسبة الى الأفطح و المشهور بهذا اللقب جماعة من الأمامية و هم من غلاة الشيعة و يقال لهم القطعية (۴) لأنهم علی انتظار خروج عبد الله بن جعفر الملقب بالأفطح (۵)، رجوع شود نیز برجال کثی ۱۶۴: «القطعية هم القائلون بإمامة عبد الله بن جعفر الخ»، و ارشاد شیخ مفید ۲۶۲: «و دانوا بإمامة عبد الله بن جعفر و هم الطائفة الملقبة بالقطعية الخ»، و خطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۴: «و يقال لهم القطعية»، و انگهی در تضاعیف کتب رجال شیعه مانند رجال کثی و فهرست شیخ طوسی و رجال نجاشی و رجال میرزا محمد استرآبادی و غیرها بسیار مکرر ذکر این کلمه بهین هیئت آمد که «فلان فطحي» یا «من القطعية» چه بسیاری از رواة شیعه فطحي بوده اند، بنا برین پس هیئت «الأفطحية» شهرستانی بلا شبهه سهو نسخ یا سهو خود مؤلف است که شاید بواسطه عدم انس کامل بمصطلحات شیعه چنین گمان کرده بوده که نسبت بعبد الله أفطح نیاسا لابد باید أفطحية باشد،

ص ۱۵۱، در حاشیه ذیل این صفحه (حاشیه ۱۴) گفتیم که بر حسب سن نیز موسی بن جعفر علیه السلام تقریباً در تمام عمر معاصر با برادر زاده خود محمد بن اسمعیل بود نه با برادر خود اسمعیل، و حال

(۱) طبع اروپا ص ۱۲۶، و طبع مصر بهامش ملل و نحل ابن حزم ج ۲ ص ۳،

(۲) تصحیح قبایلی فطحي از روی ضبط خود مؤلف، و فی الأصل: الأفطح،

(۳) و فی الأصل: الحاء، (۴) و فی الأصل: القطعية،

(۵) برای وجه این تمیبه رجوع شود بص ۱۴۵ حاشیه ۱۴،

بیان این اجمال را گوئیم که وفات اسمعیل چنانکه در ص ۲۰۹ گذشت بر حسب اختلاف روایت در یکی از سنوات ۱۴۴ یا ۱۴۸ یا ۱۴۵ بوده و ولادت موسی بن جعفر بقول عاتقه مؤرخین در سنه ۱۲۸، و وفات او در حبس هرون الرشید در بغداد در سنه ۱۸۲، پس از ملاحظه تواریخ مذکوره بوضوح می‌پسوند که موسی الکاظم جز مقدار خیلی از اوایل عمر خود را با برادر خود اسمعیل معاصر نبوده چه وی در وقت وفات اسمعیل پنج ساله بوده یا ده ساله یا بحد اکثر هفتاد ساله، و قریب ۴۰ الی ۵۰ سال دیگر نیز بعد از وزیسته یعنی بعبارتی آخری عصر وی تقریباً بکلی بعد از عصر اسمعیل واقع بوده است،

و اما محمد بن اسمعیل ولادت وی بصریح دستور المنجمین (۱) در سنه ۱۲۱ بوده یعنی هفت سال قبل از ولادت موسی الکاظم، و سال وفات او گرچه با فحوص بلیغ در جایی بدست نیامد ولی ظاهراً تا سنه صد و هفتاد و نه (یعنی تا چهار سال قبل از وفات موسی بن جعفر) در حیات بوده چه در این سال بود (۲) که هرون الرشید در سفر عمره خود بجزایر امام موسی الکاظم را در مدینه گرفته و با خود ببغداد آورد و در آنجا محبوس نمود تا عاقبت در آن حبس بم وفات یافت، و بصریح روایت صاحب عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب که از ثقات و معتبرین علماء انساب است توقیف و سجن امام موسی الکاظم علیه السلام در نتیجه سعایت محمد ابن اسمعیل بوده ازو در نزد هرون الرشید و هذا نص ما قال:

«اما محمد بن اسمعیل فقال شیخ الشرف العیسی هو امام المیهوبه و

(۱) «مولانا محمد بن اسمعیل السابع الثام و الخلف الصادق رضی الله عنه، ولد فی ثالث عشر ذی الحجه سنه احدى و عشرين و مائة و سنه یوم انتقال جدّه الصادق سبع و عشرون سنه» (دستور المنجمین ورق ۲۳۴۵)

(۲) رجوع شود باصول کافی ص ۲۶۱، و ابن الاثیر در حوادث سنه ۱۸۲ (ج ۶

ص ۶۶)، و ابن خلکان ج ۲ ص ۲۵۶

قبره بیغداد و قال ابن خداع كان موسى الكاظم بخاف ابن اخيه محمد بن اسمعيل و يتره و هو لا يترك السعي به الى السلطان من بني العباس و قال ابو نصر البخاري كان محمد بن اسمعيل بن الصادق مع عمه موسى الكاظم يكتب له السر الى شيعته في الآفاق فلما ورد الرشيد الحجاز سعى محمد بن اسمعيل بعمه الى الرشيد فقال اعلمت ان في الارض خائفتين تجتبي اليهما الخراج فقال الرشيد و بلك انا و من قال موسى بن جعفر و اظهر اسراره قبض الرشيد على موسى الكاظم و محسه و كان سبب هلاكه و حظي محمد ابن اسمعيل عند الرشيد و خرج معه الى العراق و مات ببغداد و دعا عليه موسى بن جعفر بدعاء استجاب الله فيه و في اولاده» (۱)، انتهى،

پس از مقایسه بین تواریخ مذکوره در فوق بخوبی واضح میشود که اولاً موسی بن جعفر هفت سال از برادر زاده اش محمد بن اسمعیل بر حسب سن کوچکتر بوده است، و ثانیاً آنکه موسی بن جعفر تقریباً در تمام ایام حیات خود از سن ولادت الی چند سالی قبل از وفات (و شاید نیز تا وفات) با محمد بن اسمعیل معاصر بوده است،

ص ۱۵۲، س ۲-۳ «در میان ایشان [یعنی اسماعیلیان] داعیان

خاستند که یکی از ایشان میمون قنّاح بود و پسر او عبد الله بن میمون»، در اینجا در حاشیه نسخه ج فصلی بقلم یکی از افاضل قراء که معلوم میشود از مطلقین شیعه امامیه بوده مسطور است و ما ابتدا عین آن فصل را ذیلاً

(۱) عمدة الطالب نسخة كتابخانه ملی پاریس ۲۵۲۱ Arabic ورق ۱۴۲۵-۱۴۲۶، - عبری دیگر نیز عیناً همین مضمون یعنی راجع سعایت محمد بن اسمعیل از موسی بن جعفر در نزد هرون الرشید ولی با اندک اختلافی در تفصیل در رجال کتبی ص ۱۷۰-۱۷۱ و در اصول کافی ص ۲۶۷ روایت شده است، ولی در مقاتل الطالبیین ابو الفرج اصفهانی ص ۱۷۴ و عیون اخبار الرضا ص ۴۲ و ارشاد مفید ص ۲۷۲ حکایت این سعایت را یعنی بن اسمعیل برادر محمد بن اسمعیل نسبت داده اند و الله اعلم بحقیقة الحال، و ممکن است هر دو واقعیت داشته و منشأ آن رشک و حسد خانوادگی بوده،

نقل کرده سپس بعضی ملاحظات خود را بر آن خواهیم افزود، و هو هذا:

«این نسبت بعد از الله بن میمون و پدر او کذب صریح است زیرا که علمای شیعه امامیه چنانکه اهل سنت و جماعت یزارند از اسماعیلیه و تکفیر و تضلیل و تفسیق ایشان می‌نمایند علمای شیعه رضوان الله علیهم نیز بدان دستورند و منکر ایشان و منتسبان بایشانند و عظمای امامیه که کتب رجال نوشته اند از برای استعلام احوال روایه و تصحیح و تضعیف اسانید اخبار با کمال تتبع و ضبط و استغراغ جهد در آن باب هیچیک از ایشان عبد الله بن میمون و پدر او را بامر مذکور (۱) نسبت نداده اند بلی شیخ کثی از بعضی از علمای امامیه نقل کرده است که او عبد الله را بتزید نسبت می‌داده است و نقل شیخ کثی با اینکه در سند نقل ضعف تحقق دارد با ۱۰ توثیق نجاشی معارضه نمیکند، و ایضا آنچه از کتب رجال امامیه رضوان الله علیهم معلوم میشود اینست که عبد الله بعد از زمان امام جعفر صادق علیه السلام نمانده بوده است پس چگونه از دعای اسمعیلیه می‌تواند بود، و می‌شاید که عبد الله بن میمون قذاح مذکور و پدر او غیر عبد الله بن میمون قذاح و پدر او که در کتب رجال امامیه و اسانید احادیث ایشان مذکورند ۱۵ باشند و الله یعلم، عبد النبي قزوینی آید الله «انتهی،

راقم بطور گوید حتی ظاهراً بکلی با محشی فاضل مذکور است و برای اینکه زمینه مطالب بدست آید مقدمه باید دانست که ما بین شیعه امامیه از طرفی و اسمعیلیه و جمعی از مورخین اهل سنت و جماعت از طرف دیگر در خصوص اصل و نسب عبد الله بن میمون قذاح و طریقه و مذهب او ۲۰ و عصر او اختلاف عظیمی است از فرار تفصیل ذیل:

در عموم کتب رجال شیعه تقریباً بلا استثنا (۲) مانند رجال کثی (۳)،

(۱) یعنی اینکه ایشان از فرقه اسمعیلیه و از دعای آن طایفه بوده اند،

(۲) قید «تقریباً» برای آنست که در رجال کثی حدیثی از عبد الله بن میمون قذاح

و فهرست نجاشی<sup>(۱)</sup>، و خلاصه علامه حلی<sup>(۲)</sup>، و مجالس المؤمنین قاضی نور  
الله ششتری<sup>(۳)</sup>، و منهج المقال میرزا محمد استرآبادی<sup>(۴)</sup>، و نقد الرجال میر  
مصطفی تفرشی<sup>(۵)</sup>، و نضد الأیضاح محمد علم الهدی بن محسن الکاظمی<sup>(۶)</sup>،  
و منتهی المقال ابو علی حائری<sup>(۷)</sup>، و مستدرک الوسائل حاج میرزا حسین  
نوری<sup>(۸)</sup>، عبد الله بن میمون قنّاح را از جمله اصحاب امام جعفر صادق علیه  
السلام و از زمره روایة احادیث از آنحضرت شمرده‌اند و نسب او را عبد  
الله بن میمون بن الاسود القنّاح المکی از اهل مکه از موالی بنی مخزوم ضبط  
کرده و گفته‌اند که وی بزرگ و پیر تراش بوده و باین مناسبت بقنّاح  
معروف شد،<sup>(۹)</sup> و چون نقل عبارات جمیع کتب رجال شیعه از حوصله  
گنجایش این مختصر حواشی بیرون است نمونه را بنقل نصوص بکد و سه تن  
از قدما و معتبرین ایشان اقتصاری بنامیم:

روایت نموده که از آن معلوم میشود وی معاصر امام محمد باقر نیز بوده است، - و  
دیگر آنکه در فهرست شیخ طوسی از غایت اختصار یا از غایت وضوح هیچ اشاره  
بعصر او نشده،<sup>(۱۰)</sup> (۳) طبع بیمنی سنه ۱۴۱۲ ص ۲۴۷

(۱) طبع بیمنی سنه ۱۴۱۲ ص ۱۴۸ (۲) طبع طهران سنه ۱۳۱۱ ص ۵۳  
(۳) مجلس ششم (۴) طبع طهران سنه ۱۳۰۶ ص ۲۱۲-۲۱۴  
(۵) طبع طهران سنه ۱۴۱۸ ص ۱۳۳-۱۳۴ (۶) طبع کلکته سنه ۱۸۷۱ در  
ذیل صناعات فهرست شیخ طوسی ص ۱۹۷-۱۹۸ (۷) طبع طهران سنه ۱۳۰۲  
ص ۱۹۴-۱۹۵ (۸) طبع طهران سنه ۱۳۲۱ ج ۴ ص ۶۱۹ (۹) «القنّاح  
بالفان و الدال المهملة المتلدة و الحاء المهملة کان یری القنّاح، اقول معنی قوله  
کان یری القنّاح کان یحتها و یصلحها و یعمل لها و یبنا یری بها و القنّاح جمع القنّاح  
بالکسر وهو السهم قبل ان یراش و یرکب نصله [فیه]» (نضد الأیضاح ص ۱۹۷-۱۹۸)،  
- در غالب کتب اهل سنت و جماعت چنانکه خواهد آمد صاحب ترجمه را از دعای  
اسماعیله و نسب او را عبد الله بن میمون بن دیمان و اصل او را ایرانی از اهل اهواز  
نگاشته و عموماً «قنّاح» را در نسبت او بمعنی کتّال یعنی طیب امراض چشم تعبیر  
کرده‌اند،

نقل از رجال کتبی (۱) طبع بیبی ص ۲۴۷

«فی عبد الله بن میمون التذاح المکی، حدیثی حمدویه بن نصیر قال حدیثی ایوب بن نوح قال حدیثنا صفوان بن یحیی عن ابی خالد صالح الفمّاط عن عبد الله بن میمون عن ابی جعفر (۲) علیه السلام قال یا ابن میمون کم انتم بمکة قلت نحن اربعة قال اما انکم نور فی ظلمات الارض، جبریل ابن احمد قال سمعت محمد بن عیسی یقول کان عبد الله بن میمون یقول بالتزید (۳)»

نقل از فهرست نجاشی (۴) طبع بیبی ص ۱۴۸

«عبد الله بن میمون بن الأسود التذاح مولى بنی مخزوم یبری التذاح روی ابوه عن ابی جعفر و ابی عبد الله (۵) علیهما السلام و یروی هو عن ابی عبد الله و کان ثقة له کتب منها کتاب مبعث النبی صلی الله علیه و آله و اخباره کتاب صفة الجنة و النار، اخبارنا علی بن احمد بن طاهر ابو الحسن القسبی قال حدیثنا محمد بن الحسن قال حدیثنا سعد بن عبد الله

(۱) یعنی ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز الکتبی از فدما، مؤلفین رجال شعبه، سال وفات وی معلوم نیست ولی چون غالباً یک واسطه از فضل بن شاذان متوفی در حدود دوست و شصت (کتبی ص ۲۴۶) روایت میکند معلوم میشود در حدود سصد شجری یا اندکی پیش و پس مزین است،

(۲) یعنی امام محمد باقر علیه السلام، (۳) مقصود از کلمه تزید که کلید حل بسیاری از مشکلات میسر است باشد علی التعمیق معلوم نشد آقا محمد باقر بهبهانی در تعلیقات خود بر منهج انتقال ص ۲۱۲-۲۱۴ از جدّ خود مجلسی اول نقل کرده که او تزید را در اینجا یعنی غایب بذهب زینبیه میگرفته ولی خود او یعنی بهبهانی مذکور گوید درین توجیه تأمل بسیاری است، (۴) یعنی ابو العباس احمد بن علی ابن احمد بن العباس النجاشی المتوفی سنة ۴۵۰ علی ما فی منهج المقال، ولی در خود فهرست نجاشی ص ۲۸۹ ذکر سنة ۴۶۴ آمده است، (۵) یعنی امام جعفر صادق علیه السلام،

قال حدثنا احمد بن محمد بن عيسى قال حدثنا جعفر بن محمد بن عبيد الله عنه بهاء،

نقل از فهرست شیخ طوسی طبع کلکته ص ۱۹۷-۱۹۸ (۱)

«عبد الله بن ميمون الفداح له كتاب اخبرنا به ابن ابي جبر عن ابن الوليد عن الصنار عن ابي طالب عبد الله بن الصلت القمي عن عبد الله بن ميمون، و اخبرنا ابو عبد الله عن محمد بن علي بن الحسين عن ابيه عن سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد عن جعفر بن محمد بن عبد الله (۲) عن عبد الله بن ميمون، و رواه ايضا محمد بن علي عن (۳) حمزة بن محمد العلوي و محمد بن علي عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن عبد الله بن ميمون،»

نقل از خلاصه الأقوال علامة حلی طبع طهران ص ۵۴

«عبد الله بن ميمون بن (۴) الأسود الفداح يبرى الفداح مولى بنى مخزوم روى ابيه عن ابي جعفر و ابي عبد الله عليهما السلام و روى هو عن ابي عبد الله عليه السلام و كان ثقة، روى الكشي عن حمدويه عن ايوب بن نوح عن صفوان بن يحيى عن ابي خالد النميط عن عبد الله بن ميمون عن ابي جعفر عليه السلام قال يا ابن ميمون كم انتم بمكة قلت نحن اربعة قال انكم نور الله في ظلمات الأرض، و هذا لا ينفد العدالة لأنه شهادة منه لنفسه لكن الاعتماد على ما قاله النجاشي، و روى الكشي عن جبريل بن احمد

(۱) چون طابع این کتاب دانشم در وسط عبارات شیخ الحفافات و زیادات بسیاری از رجال نجاشی علاوه نموده ما در اینجا جمیع آن الحفافات را بکلی حذف کرده اصل خود عبارت صحیح را پس از مقایسه آن با منقولات از همان کتاب در منبع المثال نقل نمودیم.

(۲) نسخه بدل: عبد الله، (۳) نسخه بدل: بن، (۴) کلمه «ابن» را

در نسخه نجاشی ندارد ولی در نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس Atome 110۸ ورق ۲۹۲، دارد.



قال سمعت محمد بن عیسیٰ یقول کان عبد الله بن میمون ینزل بالتزید وفی الطریق ضعف» ،

و چنانکه ملاحظه میشود در هیچیک از کتب رجال شیعه که عین عبارات آنها نقل شد (و همچنین در سایر کتب رجال آنطایفه که اساس آنها در اول این فصل سبق ذکر یافت ولی بواسطه ضیق مقام از نقل عین عبارات آنها صرف نظر گردید) مطلقاً و اصلاً ذکری و اشاره از اینکه عبد الله بن میمون قدّاح منتسب بفرقه اسمعیلیّه بوده نشده است بوجه من الرجوع نه تصریحاً و نه تلویحاً و نه اشاره و نه کنایه و نه حتی بعنوان نقل قول و او قول ضعیف مرجوحی، و بدیهی است که اگر صاحب ترجمه از فرقه اسمعیلیّه بوده این سکوت مطلق جمیع مؤلفین رجال شیعه بلا استنا از متقدمین و متأخرین از ذکر این فقره از اعجاب عجایب خواهد بود و بهیچوجه محلی و تعلیلی و عذری برای آن تصور نمیتوان نمود، بخصوص با تقدّم شدید علماء رجال آنطایفه بنعرض بذکر مذهب رواه در صورت انتساب راوی یکی از فرق مخالفه یعنی غیر شیعه امامیه که در اینصورت عادت ایشان بر این جاری است که حتماً و بدون استنا تصریح بذهب راوی نمایند و گویند مثلاً «فلان فطحی» یا «زهدی» یا «بتری» یا «من الواقفه» یا «غالی» یا «فی مذهب ارتفاع» و نحو ذلك از تعییرات معموله مابین ایشان، پس خود مجرد سکوت ایشان از ذکر مذهب عبد الله بن میمون قدّاح و عدم اشاره باینکه او از غیر فرقه شیعه امامیه بوده بنحو قطع و یقین کاشف است از اینکه صاحب ترجمه در نظر ایشان از زمره شیعه امامیه محسوب و اصلاً و ابداً و مطلقاً ربطی و تعلق خواه بطایفه اسمعیلیّه و خواه بغیر آن طایفه نداشته است،

تفریر دیگر - گفتیم که اجماعی کتب رجال شیعه است که عبد الله بن میمون قدّاح معاصر یا امام جعفر صادق علیه السلام و از رواه احادیث از آنحضرت بوده است، حال گوئیم که علاوه بر تصریح کتب رجال باین

فقره در عموم کتب معتبره احادیث شیعه نیز از قبیل کافی کلینی و من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق و تهذیب شیخ طوسی و غیرها احادیث کثیره متواتره موزع بر غالب ابواب آن کتب از عبد الله بن میمون قنّاح باسناد متصل صحیح روایت کرده‌اند که او خود آن احادیث را بلا واسطه از حضرت صادق روایت نموده است، و فقط در کتاب کافی کلینی از اصول و فروع آن قریب صد و پنجاه حدیث کما بیش از این قبیل موجود است که راقم سطور جمیع آن احادیث را جداگانه از کتاب مزبور استخراج نموده و ذیلاً نمونه از آنها بدست خواهد داد، مقصود اینست که معاصر بودن صاحب ترجمه با امام جعفر صادق و بودن وی از جمله رواه معروف شیعه از آنحضرت نه فقط اجماعی کتب رجال شیعه است بلکه از عموم کتب احادیث ایشان نیز در کمال صراحت و وضوح این فقره مستفاد و این مسئله از مناسبات و قطعیات تاریخ و یکی محرز است و بهیچوجه من الوجوه محل شك و تردید و تأملی نیست، و این اصرار ما در اثبات این مسئله واضحی است که در حقیقت از قبیل توضیح و اضمحلت است فقط از آن بابت است که بعضی از مورخین را چنانکه بعد ازین بتفصیل ذکر خواهیم کرد در خصوص عصر صاحب ترجمه اشتباهات غریبی دست داده و او را از رجال اواسط و بلکه حتی اواخر قرن سوم هجری شمرده‌اند و حال آنکه وفات امام جعفر صادق در سنه ۱۴۸ روی داده پس کسی که معاصر او بوده چگونه ممکن است که باز صد الی صد و پنجاه سال دیگر بعد از وفات آنحضرت زیست نموده باشد،

و ما حسب الوعد برای اینکه هم مقیاسی از نوع احادیث مرویه عبد الله ابن میمون قنّاح از حضرت صادق و در نتیجه میزانی از سلیقه و مشرب و افتکار راوی آنها یعنی عبد الله بن میمون مذکور بدست آید و هم سلسله اسناد این احادیث و در ضمن معاصر بودن عبد الله بن میمون قنّاح با حضرت صادق بنحو وضوح محقق گردد ذیلاً عده از این احادیث را که از

کتاب کافی محمد بن یعقوب کلینی یعنی از قدیترین (۱) و معتبرترین اصول اربعة شعبه التقاط نموده ام محض نمونه ذکر می نمایم و هی هند:

نقل از کتاب کافی محمد بن یعقوب کلینی

«باب سؤال العالم و تذاکره، علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن جعفر بن محمد الأشعری عن عبد الله بن میمون القداح عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال (۲) ان هذا العلم قفل و مفتاحه المسئلة» (۳) - «باب النوادر، علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن جعفر بن محمد الأشعری عن عبد الله بن میمون القداح عن ابي عبد الله عن آباءه عليهم السلام قال جاء رجل الي رسول الله صلى الله عليه و آله فقال يا رسول الله ما العلم قال الأنصاف قال ثم مه قال الاستماع قال ثم مه قال المحفظ قال ثم مه قال العل به قال ثم مه يا رسول الله قال نشره» (۴)، - «باب العفة، عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن جعفر بن محمد الأشعری عن عبد الله بن میمون القداح عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان امير المؤمنين يقول افضل العباداة العفاف» (۵)، - «باب حسن الخلق، عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن جعفر بن محمد الأشعری عن عبد الله بن میمون القداح عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين المؤمن مألوف و لاخير فبین لا یألف و لا یؤلف» (۶)، - «باب اطعام المؤمن، عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن جعفر بن محمد الأشعری عن عبد الله بن میمون القداح عن ابي عبد الله عليه السلام قال من اطعم مؤمنا حتی یشبعه لم یدر احد

(۱) وفات ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی مؤلف کافی در سنه ۳۲۶ بوده بیفداد،

(۲) کذا فی الأصل بتکرار قال،

(۳) اصول کافی طبع تبریز سنه ۱۳۱۱، کتاب العقل و الجهل ص ۲۰،

(۴) ایضاً، کتاب العقل و الجهل ص ۲۴، (۵) ایضاً، کتاب الايمان و

الکفر ص ۳۴۷، (۶) ایضاً، همان کتاب ص ۲۵۹،

من خلق الله ماله من اجر في الآخرة لا ملك مقرب ولا نبي مرسل الا  
الله رب العالمين ثم قال من موجبات المغفرة اطعام المسلم السقيا ثم تلا  
قول الله عز وجل او اطعام في يوم ذي مسغبة يتيماً ذا مقربة او مسكينا  
ذا مقربة» (١)، - «باب ان من دعا استجيب له ، محمد بن يحيى عن احمد  
ابن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي عن عبد الله بن ميمون القداح عن  
ابي عبد الله عليه السلام قال الدعاء كيف الاجابة كما ان السحاب كيف  
المطر» (٢)، - «باب اكرام الكرم ، عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن  
جعفر بن محمد الأشعري عن عبد الله بن (٣) القداح عن ابي عبد الله عليه  
السلام قال دخل رجلان على امير المؤمنين عليه السلام فالتقوا لكل منهما  
وسادة فنعد عليها احدهما و ابي الآخر فقال امير المؤمنين عليه السلام اتعد  
عليها فانه لا ياتي الكرامة الا حمار ثم قال رسول الله صلى الله عليه و  
آله اذا احاكم كريم قوم فاكرموه» (٤)، - «باب السواك ، علي بن محمد عن  
سهل و علي بن ابراهيم عن ابيه جميعاً عن جعفر بن محمد الأشعري عن عبد  
الله بن ميمون القداح عن ابي عبد الله عليه السلام قال ركعتان بالسواك  
افضل من سبعين ركعة بغير سواك قال و قال رسول الله صلى الله عليه و  
آله لولا ان اشق على امتي لأمرتهم بالسواك مع كل صلاة» (٥)، - «باب ان  
صنایع المعروف تدفع مصارع السوء ، عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد  
عن جعفر بن محمد الأشعري عن عبد الله بن ميمون القداح عن ابي عبد  
الله عن آباءه عليهم السلام قال صنایع المعروف تقي مصارع السوء» (٦)، -  
٢٠ «باب ان من لم يطق الحج ببذنه جهز غيره ، عدة من اصحابنا عن سهل

(١) ايضاً ، همان كتاب ص ٤١٠ ، (٢) ايضاً ، كتاب الدعاء ص ٥١٨ ،

(٣) كذا بدون كلمة «ميمون» ، (٤) ايضاً ، كتاب البشارة ص ٦٢٠ ،

(٥) كتاب الطهارة از شروع كافي ، طبع طهران سنة ١٣١٥ هـ ج ١ ص ٨ ،

(٦) كتاب الزكوة ايضاً ، ج ١ ص ١٦٩ ،

ابن زیاد عن جعفر بن محمد الأشعری عن عبد الله بن ميمون القُدّاح عن  
 ابی جعفر عن ابيه عليهما السلام ان علياً صوّات الله عليه قال لرجل كبير  
 لم يحدّ قط ان شئت ان تجوز رجلاً ثم ابعدته ان يحدّ عنك» (۱) - «باب

من وُفق له الزوجة البّالحة: عدّة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن جعفر  
 ابن محمد الأشعری عن عبد الله بن ميمون القُدّاح عن ابی عبد الله عليه  
 السلام عن آياته عليهم السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله ما استفاد  
 امرؤ مسلم فائدة بعد الإسلام افضل من روجة مسلمة تسره اذا نظر اليها  
 و نطبعه اذا امرها و تحفظه اذا غاب عنها في نفسها و ماله» (۲) - «باب

التزوج بغير خطبة، عدّة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن جعفر بن  
 محمد الأشعری عن عبد الله بن ميمون القُدّاح عن ابی عبد الله عليه السلام  
 ان علي بن الحسين عليهما السلام كان يتزوج و هو يتعرّق عرقاً (۳) يأكل  
 فما يزيد على ان ينول الحمد لله وحملى الله على محمد و آله و يستغفر الله  
 و قد زوجناك على شرط الله ثم قال علي بن الحسين عليهما السلام اذا  
 حمد الله فقد خطب» (۴) - «باب اولى الأربة من الرجال، الحسين بن

محمد عن معلى بن محمد و علي بن ابراهيم عن ابيه جميعاً عن جعفر بن  
 محمد الأشعری عن عبد الله بن ميمون القُدّاح عن ابی عبد الله عليه السلام  
 عن آياته عليهم السلام قال كان بالمدينة رجلاً يسمى احداهما هيت (۵)  
 و الآخر مانع (۵) فقالا لرجل و رسول الله صلى الله عليه وآله يسمع اذا

(۱) كتاب الحجّ از فروع کافی ج ۱ ص ۲۴۱ - وچنانکه ملاحظه میشود این  
 حدیث را عبد الله بن ميمون قُدّاح از ابو جعفر يعنى امام مجتهد باقر پدر امام جعفر  
 صادق علیهما السلام روایت نموده است پس معلوم میشود که عصر او را نیز درک کرده  
 بوده است. (۲) كتاب الشّکاح از فروع کافی ج ۲ ص ۴

(۳) عَرَقَ العَظْمَ أَكَلَ ما عليه من اللّحم کتعرّفه و العَرَقُ العَظْمَ بلعه (فاموس)،

(۴) كتاب الشّکاح، ايضاً، ج ۲ ص ۱۷، (۵) کذا في الأصل بالرّفع، و الظاهر

نصب الاميين، - رجوع شود بلسان العرب در ماده هيت،

فتحم<sup>(۱)</sup> الطائف ان شاء الله فعليك يا بنه غيلان التفتية فانها شموع نجلاء مبتلة  
 هينا. شياء اذا جلست نشت و اذا نكلمت غنت نغمل باربع و تدبر بشان  
 بين رجلها مثل القدح فقال النبي صلى الله عليه و آله لا اراكا<sup>(۲)</sup> من اولي  
 الأرية من الرجال فامر بها رسول الله فعرب بها الى مكان يسمى العرابا<sup>(۳)</sup>  
 و كانا يتسوقان في كل جمعة<sup>(۴)</sup>، - «باب الفرع»<sup>(۵)</sup>، محمد بن يحيى عن  
 احمد بن محمد بن عيسى عن ابن فضال عن عبد الله بن ميمون القداح عن ابي  
 عبد الله عليه السلام قال كان النبي صلى الله عليه و آله يعجبه اللبأ<sup>(۶)</sup> و  
 يلتقطه من الصعنة<sup>(۷)</sup> - «باب فضل ماء زمزم و ماء الميزاب، عذة من  
 اصحابنا عن سهل بن زياد عن جعفر بن محمد الأشعري عن<sup>(۸)</sup> عبد الله  
 بن ميمون القداح<sup>(۹)</sup> عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين  
 صلوات الله عليه ماء زمزم خير ماء على وجه الأرض و شر ماء على وجه  
 الأرض ماء برهوت الذي بحضرموت نرده هام الكنار بالليل<sup>(۱۰)</sup>، - انتهى  
 ما التقناه من الكافي،

تا اینجا راجع بعینۀ امامیه بود در باب عبد الله بن ميمون قَدَاح،  
 اما اسمعيليان ایشان نیز مانند شیعه امامیه (و بطریق واقع) عبد الله بن  
 ميمون قَدَاح را از جمله اصحاب امام جعفر صادق عليه السلام

(۱) کذا في نسخة مخطوطة مصححة من الكافي عتدي، وفي المطبوعة: انضعم،

(۲) کذا في الأصل، ولعله: لا اراكا الا،

(۳) کذا في المطبوعة بالباء المنتهية الثعناية، و در نسخه خطی: «العرابا» با باء

موحدة؛ - اين کلمه را در کتب مسالك و ممالك يافتيم،

(۴) کتاب التکاح از فروع کافي ج ۲ ص ۶۵،

(۵) قرع و دُبَّاء بضم دال مهمله و تشديد باء موحدة و الف ممدودة هر دو بمعنى

کدواست، (۶) کتاب الأطعمية از فروع کافي ج ۲ ص ۱۸۴،

(۷-۷) کذا في المخطوطة، ولی در نسخه چاپی: ابن القداح،

(۸) کتاب الأثرية از فروع کافي ج ۲ ص ۱۸۷،

می‌شمرند<sup>(۱)</sup> ولی ایشان چنانکه جوینی در اینجا و رشید الدین در جامع التواریخ از کتب خود آنها نقل نموده‌اند او را از ارکان مذهب خود و از دعاه بزرگ طریقه اسماعیلیه می‌پندارند<sup>(۲)</sup>، و چون در فصل سابق بدلائل قطعی که شك و تردید را در آن راه نیست اثبات نمودم که عبدالله بن میمون قداح از خلص شیعه امامیه بوده و بهیچوجه من الوجوه ربطی و اتصالی با طایفه اسماعیلیه نداشته پس این دعوی اسمعیلیان را یعنی اینکه ایشان عبد الله بن میمون قداح را از منسیان کیش خود و از مؤسسان اولیه آن طریقه می‌شمرند لابد حمل بر این باید نمود که این قفره (مانند بسیاری دیگر از مرویات و مغفولات آن طایفه) بکلی افسانه است و مدرک تاریخی ندارد و غرض از وضع این افسانه لابد این بوده که خواسته‌اند اساس مذهب خود را برای مزید آبرو و اعتبار یکی از معارف اصحاب امام جعفر صادق یعنی امامی که در فضل و شرف متفق علیه عامه و خاصه و علاوه بر آن ابو الأئمة خود آن طایفه است استناد و اتکا داده باشند تقریباً نظیر بایه در عصر حاضر ما که غالب مشاهیر رجال عالم را گویند که «از ماست»<sup>(۳)</sup>،

(۱) دستور المنجین که از کتب مهمه اسماعیلیه نزاریه است در ترجمه احوال امام محمد باقر علیه السلام از جمله مشاهیر اصحاب آنحضرت یکی «میمون القداح» را شمرده و سپس بلا فاصله در فصل بعد در شرح احوال امام جعفر صادق علیه السلام از جمله مشاهیر رجال او عبدالله بن میمون [قداح] را نام برده است و هذا نصه فی هذا الموضع الأخير: «من مشاهیر رجاله (ای رجال جعفر الصادق) سوی ابی الخطاب المفضل ابن عمر و جابر بن حیان الصوفی صاحب التصانیف و عبدالله بن میمون الذی سلم (۲) منه السابع من اولاد (۳) - من الأئمة» الذی کان یسوی القائم اعنی محمد بن اسمعیل رضی الله عنهما الخ» (دستور المنجین نسخه کتابخانه ملی پاریس Arabes 5088 ورق ۳۳۳۵)، و اگر چه کلمه القداح را بر اسم عبدالله بن میمون بیفزوده ولی چون بر اسم پدرش میمون در فصل سابق افزوده و چون احدی دیگر از اصحاب امام جعفر صادق موسوم بعبد الله بن میمون نبوده اصلاً و ابتدا جای شك نیست که مراد همان عبدالله بن میمون قداح است بدون شبهه و تردیدی.

و از قراین قویّه بسر تأیید این احتمال آنست که قدهاء مورّخین و مؤلفین ملل و نحل که در حدود سیصد هجری کما بیش میزیسته‌اند از قبیل حسن بن موسی النوبختی<sup>(۱)</sup> صاحب کتاب فرقی الشیعة و ابو الحسن اشعری<sup>(۲)</sup> معروف صاحب کتاب مقالات الاصلیین و مسعودی صاحب مروج الذهب<sup>(۳)</sup> و التنبیه و الاشراف<sup>(۴)</sup> یکنی و مطلقاً از ذکر اسم عند الله بن میمون فدّاح ساکت اند و اصلاً و ابداً هیچ اسمی و اسمی و در تحت هیچ عنوانی نای ازو در کتب خود نبرده‌اند<sup>(۵)</sup>، و اگر فی الواقع عیبد الله بن میمون فدّاح نای در امر تأسیس دعوت اسمعیلیّه دخالتی داشته و بطریق اولی اگر از مؤسّسین عمده و از دعاة بزرگ آن طایفه بوده و آن همه کارهای عجیب که در راه تنظیم دعوت بدو نسبت می‌دهند حقیقتاً نای داشته سکوت جمیع این مؤلفین محقق کنجکاو از ادنی اشاره بدین فقرات و حتی از مجرد ذکر نام او هیچ وجهی و محلی نخواهد داشت، و مخصوصاً سکوت فرقی الشیعة نوبختی که خود اصل موضوع آنکتاب منصور بسر ذکر تفصیل فرقی مختلّفه شیعه است و فصل نسبه مطوّلی از آن (قریب هفت صفحه تمام: ص ۵۷-۶۴) منحصراً راجع بوصف شعب مختلّفه اسمعیلیّه و شرح جزئیات و خصوصیات هر یکی از آن شعب است، و مؤلف مذکور نیز چنانکه معلوم است متخصص در معرفت آراء و دیانات و بیعر و سعه اطلاعات او در این موضوع بغایت معروف است، خلاصه کلام آنکه

(۱) سال وفات او معلوم نیست ولی بتصریح علامه در خلاصه الافوال ص ۱۱ در حدود سیصد یا اندکی پیش و پس از «قبل التّلمیذات و بعدها» میزیسته است (رجوع شود نیز بندهمه فرقی الشیعة ص ۱۱) (۲) متوفی در سنه سیصد و بیست و چهار باصح اَقوال (تبیّن کذب المتعری فیما نسب الی الامام ابی الحسن الاشعری لابن عنّاکر طبع دمشق ص ۱۱۴۷) (۳) تاریخ تألیف مروج الذهب بتصریح خود مؤلف در آخر کتاب در سنه سیصد و سی و شش است (۴) تاریخ تألیف کتاب التنبیه و الاشراف بتصریح مؤلف در ص ۴۹۷ و ۴۰۱ در سنه سیصد و چهل و پنج بوده است (۵) رجوع شود بنهت اسماء الرجال هر چهار کتاب مذکور،



نرمیاً بطور قطع و یقین میتوان گفت که سکوت مؤلفین مزبور از اشاره بدین تفصیلات و حتی از بردن مجرد نام عبد الله بن میمون قدّاح کاشف از آنست که ما اواخر قرن سوم هجری که زمان تألیف کتب مذکور در فوق است کسی با این نام و نشان در دوائر اسمعیلیه مشهور نبوده و بعبارتی آخری افسانه عبد الله بن میمون قدّاح هنوز تا آنوقت اختراع شده بوده یا اگر هم شده بوده هنوز انتشار کاملی نیافته بوده است،

و اما آنچه معشای مذکور در صدر این مقاله (ص ۲۱۴) یعنی عبد الله بن قزوینی در حاشیه خود بر جهانگشا احتمال داده که شاید این عبد الله بن میمون قدّاح که اسمعیلیه او را از دعاة خود میدانند غیر عبد الله بن میمون قدّاحی باشد که در کتب رجال امامیه و اسانید احادیث ایشان مذکور است<sup>۱۱</sup> احتمال فوق العاده بعیدی است زیرا بنا بر این باید فرض نمود که در آن واحد مابین اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام دو نفر بوده‌اند هر دو موسوم بعبد الله بن میمون قدّاح یکی از آنها شیعی امامی و دیگری از دعاة اسمعیلیه، و ضعف این احتمال و غرابت آن بر احدی پوشیده نیست و ما ناباً در این موضوع بحث خواهیم نمود ان شاء الله تعالی،<sup>۱۵</sup>

### عقبه مؤرخین اهل سنت و جماعت در باب عبد الله بن میمون قدّاح

مخفی نماند که بعضی از مؤرخین اهل سنت و جماعت مانند ابو عبد الله بن رزام الطائی الکوفی و ابو الحسین محمد بن علی بن الحسین العلوی القمشی معروف بشریف اخو محسن و جمعی دیگر که اسامی ایشان بعد ازین مذکور خواهد شد (ولی مأخذ عمده همه ایشان گویا همین دو نفر مذکور<sup>۲۰</sup> اند) اموری بس عجیب در باره عبد الله بن میمون قدّاح حکایت کرده‌اند از قبیل آنکه وی و پدرش میمون القدّاح هردو ایرانی و مجوسیه الاصل بوده‌اند از سبی اهواز از فرقه تنویه دیصانیه<sup>۱۱</sup> و وی خود مردی بس داهی

(۱۱) دیصانیه فرقه بوده‌اند از فرقی نصاری شوبه اتباع مردی معروف باین دهبان

و مشعب و نیرنگ باز و مدبر بوده و مدتها دعوی پیغمبری کرده و در ظاهر دعوی تشیع و دعوت بطریقه اسماعیلیه می نموده (۱) ولی اینرا پرده کار خود ساخته بوده و در باطن کافر و زندیق و از اهل تعطیل و اباحه بوده و غرض او از تأسیس دعوت در حقیقت بر انداختن ملت اسلام و اعاده دولت مجوس بوده و در همه جا جاسوسان و کبوتران نامه بر داشته که او را از کارهای مردم و حوادث بلاد بعید آگاهی میدادند و او مردم را بدان امور خبر میداده و ایشانرا می فریفته و چین و می نموده که وی عالم بغیبات است الی آخر ما ذکروه من امثال هذه الامور الغریبه (۲) و بر شخص منصف بی غرض که تا اندازه بتاریخ آن عهد اتنی داشته باشد ۱۰ جنبه مفرضانه این حکایات بیچوجه پوشیده نیست و اغلب آنها بنظر بکلی ساختگی و افترا و نهمت صرف می آید و منشا آن افترا و نهمت لابد یکی بغض ذاتی منعیین اهل سنت با شیعه بوده و دیگری تحریک و تحریض خلفاء بنی عباس زیرا که خلفاء مزبور در مقابل قدرت روز افزون رقباء متقدر خود یعنی خلفاء فاطمیین که نیمه مملکت آنانرا از دست ایشان بدرده و در نیمه باقی نیز ایشانرا متزلزل میداشتند از راه کمال عجز و ناتوانی برای تشفی قلب خود چاره جز توسل بدینگونه وسائل عاجزانه یعنی نشر اکاذیب و مفتریبات در حق دشمنان قوی دست خود و قدح در انساب و مذاهب و اعمال و افعال ایشان و اعوان و انصار ایشان نداشته اند و از

که در قرن دوم مسیحی در شام ظهور نمود، رجوع شود بکتاب التنبیه و الاشراف مسعودی ص ۱۳۰، ۱۳۵، و کتاب الفهرست ابن الندیم ص ۳۲۸، ۳۳۸-۳۳۹، و ملل و نحل شهرستانی ص ۱۹۴، و بهجوم قوامیس اروپائی در تحت عنوان Bordesane یعنی این دیوان، «بزر» سریانی یعنی «ابن» است یعنی پسر،

(۱) این فقره را یعنی اینکه عبد الله بن مسمون فداح از دعاه اسماعیلیه بوده مورخین مزبور بدون شك از خود اسماعیلیان اخذ کرده بوده اند و گفتیم که این مسئله ظاهراً بکلی افسانه است، (۲) برای اطلاع از تفصیل و جزئیات این امور رجوع شود بکتابی که اساسی آنها بلا فاصله بعد در متن مذکور خواهد شد،

قدم گفته‌اند که سلاح عجزه دشنام و نهبت است، - باری بهترین نمونه اینگونه اطلاعات در باره صاحب ترجمه در مواضع ذیل یافت میشود:

اولاً در کتاب الفهرست ابن الندیم ص ۱۸۶-۱۸۸ بنقل از ابو عبد الله بن رزام (۱) در کتابی که ابن اخیر در ردّه بر اسمعیله تألیف نموده بوده، ولی خود ابن الندیم گویا چندان اعتمادی باقوال و مسطورات ابن رزام نداشته و مسئولیت را از عهد خود در روایت از آن کتاب برداشته؛ در ابتدای فصل مزبور گوید (ص ۱۸۶): «قال ابو عبد الله بن رزام فی کتابه الذی ردّ فیهِ علی الاسعیه و کشف مذاهییم ما قد اوردته بلفظه و انا ابرأ من العهده فی الصدق عنه و الکذب فیهِ»، و در آخر آن فصل پس از نقل روایات ابن رزام و غیر ابن رزام از اعداء اسماعیلیه گوید (ص ۱۸۹): «فاما ببلاد مصر فالامر مشبه و لیس بظهر من صاحب الامر المملک علی الموضع نئی بدل علی ماکان یحکی من جهته و جهة آبائه و الامر غیر هذا و السلام»، - و مسعودی در کتاب الثنیه و الإشراف

(۱) نام و نسب ابن رزام چنانکه مسعودی در کتاب الثنیه و الإشراف ص ۴۹۶ ذکر کرده ابو عبد الله محمد بن علی بن رزام الطائی الکوفی است، و چون تألیف کتاب الثنیه و الإشراف بتصریح خود مسعودی چنانکه گذشت در سنه ۲۴۵ بوده پس عصر ابن رزام فی الجمله معلوم میشود که قبل از تاریخ مزبور یا مقلان آن بوده است، و این کتاب ابن رزام گویا سرچشمه اطلاعات و مأخذ عمده مؤلفین بعد از او بوده در خصوص بیادی امر اسمعیله که غالباً حکایات راجع بعد الله بن مسون قدّاح و طعن در انساب فاطمیین و نحو ذلك را از او نقل کرده‌اند و مأخذ عمده شریف اخو عمن آئی الذکر نیز بتصریح متریزی چنانکه خواهد آمد نیز همین کتاب ابن رزام بوده است، و نام این کتاب گویا کتاب التفض علی الباطنیه بوده، مطهر بن طاهر مقدسی در کتاب البد و الشاریح ج ۱ ص ۱۴۷ گوید: «و قد ذکر ابن رزام هذا الفصل فی کتاب التفض علی الباطنیه الخ»، و در ج ۵ ص ۱۴۴ از همان کتاب گوید: «وما بلغ احد منهم رای من الباطنیه ما بلغ ابن رزام فانه اظهر عورتهم و ملا جلودم ساء و عیاء».

ص ۲۹۵-۲۹۶ گوید: «و قد صنف متکلمو فرقی الاسلام من المعتزلة و الشيعة و المرجئة و الخوارج و النابتة کتابا فی اثنات و غیرها من الرد علی المعتزلة کالیان بن زتاب الخارجی و...» فلم یعرض احد منهم لوصف مذاهب هذه الطائفة [ای القرامطة و اهل الباطن] و رد علیهم آخرون مثل قدامة بن یزید النعمان و ابن عبدک المجرانی و ابی الحسن بن زکریا المجرانی و ابی عبد الله محمد بن علی بن رزام الطائی الکوفی و ابی جعفر الکلابی الرزازی و غیرهم نکل یصف من مذاهبهم ما لا یجکبه الآخر مع انکار هذه الطائفة حکایة من ذکرنا و ترکیب الاعتراف بها، انتهى باختصار، و چنانکه ملاحظه میشود مسعودی صریحاً و واضحاً گوید که اقوال رادین بر اسمعیله (که از جمله آنها ابن رزام ما نحن فیها و شرد) نه هیچیک از آنها با دیگری موافق است و نه با اقوال خود اسمعیله مطابقت دارد،

و دیگر متریزی در کتاب اشعاط الخلفاء باخبار الخلفاء (طبع بیت المقدس ص ۱۱-۱۵) عین همان مندرجات کتاب الفهرست را راجع بمادی امر اسمعیله که بلا فاصله قبل اشاره بدان شد با حزبی اختلافی در عبارت نقل نموده است ولی نه بروایت از کتاب الفهرست بلکه تنهاً از کتابی دیگر در طعن بر انساب خلفاء فاطمیین تألیف یکی از معاصرین همان سنه و از بنی اعمام همان خاندان (۱) لکن از اشد اعداء ایشان موسوم بمحمد بن علی بن الحسین بن احمد بن اسمعیل بن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق العلوی النمشقی معروف بشریف اخو محسن از رجال اواخر قرن چهارم هجری؛ ولی چنانکه متریزی خود تصریح میکند مأخذ شریف اخو محسن

(۱) پس بنعم این شریف چنانکه در نسب نامه او در نزد ملاحظه میشود محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق است که با پدر سوم مهدی ناصری یکی است چه نسب مهدی بقول مشهور نزد متبیین انساب ایشان عبد الله النهدی بن عمه الحسب بن جعفر المصدق ابن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق است (اشعاط الخلفاء ص ۱۲)

مذکور نیز در نقل ابن مطالب همان ابو عبد الله بن رزام سابق الذکر است (۱)  
یعنی هانکس که ابن الندیم نیز چنانکه گذشت عمده معلومات خود را راجع  
باسمعیلیه از او نقل کرده است، و عین عبارت متریزی در ابتدای این فصل  
از فرار دبل است: «قال کتاب قد وقت علی مجلده تشتمل علی بضع و  
عشرین کتابة فی الطعن علی انساب الخلفاء الفاطمیین تألیف الشریف العابد  
المعروف بابی محسن و هو محمد بن علی بن الحسین بن احمد بن اسمعیل بن  
محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق و یکی باب الحسین و هو کتاب مفید  
و قد غبرت زیاتاً اطلق انه خال ...»<sup>(۲)</sup> تا آنجا که حتی رأیت محمد بن اسحق  
الندیم فی کتاب الفهرست ذکر هذا الکلام بنصه و عزاه الی ابی عبد الله بن  
رزام و انه ذکره فی کتابه الذی رد فیہ علی اسمعیلیة (۳)، انتهى،  
اطلاعاتی کافی از احوالات ابن شریف ابو محسن بدست نیامد و  
تاریخ وفات او نیز معلوم نشد و چون شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب  
نویری متوفی در سنه ۷۴۲ در کتاب نهاية الأرب فی فنون الأدب فصل  
بسوطی راجع بقراصله و تاریخ متصل خروج آن طایفه و جنگهای متواتر  
و متوالی ایشان با خلفاء بنی عباس و فاطمیین تا حوادث سنه سیصد و ۱۰

(۱) ظاهراً مأخذ عمده ابن شریف ابو محسن در اطلاعات مفصل بسوطی که در  
خصوص اسمعیلیه و فرامقه بدست می‌دهد او فصل سوطی از آن چنانکه بلا فاصله  
بعد عوامیم گفت توسط نویری بدست ما رسیده تا آنجا که راجع بوقایع قبل از عصر  
وی بوده یعنی تا اوایل قرن چهارم همان ابن رزام مزبور بوده است، ولی از آن بعد  
الی حدود سنه ۴۷۰ که کتاب او ظاهراً بدانجا ختم میشد مستند او غالباً مسبوعات  
و مشاهدات خود او بوده است، مثلاً در سرگذشت جنگ ابو طاهر قرمطی با ابن ابی  
الساج در سال ۴۱۵ گوید بنقل نویری از او: «قال الشریف [ابو محسن] و احبرنی  
بعض الجند کنت و الله قبل الهزیمه ارید ان اضرب دأبئی بالسوط فلا یکنی ذلك  
لضیق الموضع» (نهایة الأرب نخته پاریس نمرة ۱۵۷۶ ورق ۷۸) و نیز: «قال  
الشریف فحدثنی من حضر جبند الخ» (ایضاً ورق ۷۵)؛

(۲) انساب الخلفاء للمتریزی ص ۱۱-۱۲

شصت و سه با هم و رسم از همین شریف اخو محسن ما نحن فيه نقل کرده است<sup>۱۱</sup> پس واضح است که شریف مذکور تا سنه مزبوره یعنی تا سال ۴۶۳ بنحو قطع و یقین در حیات بوده است، و زیاده برین از احوال او چیزی معلوم نشد،

از آنچه گذشت واضح شد که ابن الندیم و نویری و مقریزی معلومات مبسوط و منضلی را که در خصوص اسماعیلیه و قرامطه و فاطمیین بدست میدهند مستقیماً از دو مأخذ بسیار قدیمی تری یعنی از دو تألیف مفقود ابو عبد الله بن رزام کوفی و شریف اخو محسن دمشقی در رد بر اسماعیلیه اخذ کرده‌اند متنبی اینکه صاحب الفهرست از کتاب ابن رزام اقتباس نموده و نویری و مقریزی از کتاب شریف اخو محسن، اثری از این دو کتاب مهم امروز در میان نیست و هر دو ظاهراً یکی از میان رفته‌اند ولی از مقایسه فصول طویلی که مؤلفین ثلثه مذکور از آن دو کتاب نقل کرده‌اند با سایر کتب توارخ چین بنظر می‌آید که مأخذ عمده اغلب اطلاعات راجع باوایل امر اسماعیلیه بquam مخالفین ایشان از اهل سنت و جماعت ظاهراً همین دو شخص مزبور یعنی ابن رزام و شریف اخو محسن بوده‌اند و مابقی مؤلفین متأخر از ایشان از قبیل ابن الندیم و نویری و مقریزی و ابو

(۱) این فصل کا بیش فریب ۴۵ ورق یعنی ۷۰ صفحه است از نه‌ایه الأرب نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس (Arabe 1570) ورق ۴۷۵-۸۱۴، و اشاره به ۴۶۳ در این ورق اخیر است، - قسمت بزرگی ازین فصل را راجع بدعوة القرامطه مقریزی نیز در خط ج ۲ ص ۲۲۷-۲۴۵ ولی بدون تصریح بمأخذ نقل کرده است، و این قسمت را سیلستر دساقی و بل کازانووا دو مستشرق منهور فرانسوی هر کدام علیحدت بفرانسه ترجمه کرده‌اند باضافه بعضی تحقیقات و فوائد، و عنوان این دو ترجمه برای کسی که درین موضوع طالب رجوع بکتب اروپائیان باشد از فرار ذیل است:

Silvestre de Sacy, *Exposé de la religion des Druzes*, Paris 1832, vol. I, pages

lxxiv-cxlvii. - Paul Casanova, *La doctrine secrète des Fatimides d'Egypte*, Le

Caire, 1920-1921, pages 9-34 du tirage à part.

منصور عبد الفاهر بن محمد بغدادی صاحب الترقی بین الفریق (۱) و سماعی در کتاب الأنساب (۲) و ابن الأثیر در تاریخ کامل (۳) و نظام الملک در سیاست نامه (۴) و ابو المعالی محمد بن عیید الله علوی در بیان الأدیان (۵) و رشید الدین در جامع التواریخ (۶) و از کتب شیعه کتاب مجهول المصنف تبصرة العوام (۷) جمیع مؤلفین مزبور گویا هر چه در این موضوع یعنی در

(۱) طبع مصر ص ۱۱۶، ۱۱۷، ۲۷۷-۲۷۸

(۲) طبع اوقاف گیب ورق ۴۴۴ در تحت عنوان «القداحی» - در تحت عنوان «القداح» نیز سماعی در همان موضع بلافاصله قبل شرح حال تقصری از عبد الله بن میمون قداح نگاشته ولی در آنجا اندک مطالب افسانه مانند ذکر نکرده بلکه بطریق واقع او را از اهل مکه و از جمله رواة از حضرت صادق شمرده است.

(۳) طبع مصر ج ۸ ص ۹-۱۰ در حوادث سنه ۲۹۶

(۴) طبع بیروت ص ۱۸۳-۱۸۴

(۵) طبع بیروت ضمن «قطعات منجیه فارسی» ج ۱ ص ۱۵۸-۱۵۹

(۶) نسخه کتابخانه ملی پاریس Suppl. pers. 1384 ورق ۱۴۵-۱۵۵، مطابق نسخه براون ص ۱۸-۱۹، یعنی هماناد که رشید الدین در خصوص ابتدای امر اسماعیلیه و شرح حال عبد الله بن میمون قداح دو روایت در کتاب خود نقل کرده یکی از قول عمود اسماعیلیان و دیگری از قول اهل سنت و جماعت و مقصود ما در اینجا روایت دوم است نه اول.

(۷) طبع طهران در ذیل فصوص العلماء ص ۴۲۵-۴۲۶، تا آنجا که راقم سطور اطلاع دارد این فقط کتابی است از کتب شیعه که مؤلف آن همان اقسامهای مورخین اهل سنت و جماعت را در باره عبد الله بن میمون قداح که در ص ۲۲۶ اشاره بدان شد بیع آنجماعت و بدون تحقیق و تدبیر در کتاب خود درج نموده و همان نسخه‌ها را باز تازه کرده، و مؤلف این کتاب گویا از عصر صاحب حدیقه الشیعه باینطرف چنان مشهور شد که سید مرتضی بن الداعی الحنفی است و لی از مطالعه خود کتاب واضح میشود که این سخن بکنی واهی است چه در اثناء کتاب مؤلف مکرر از امام فخر رازی مطالبی نقل کرده است (رجوع شود به صفحات ۴۰۰، ۴۲۲، ۴۵۵) و امام فخر رازی در سنه ۶۰۶ وفات نموده و سید مرتضی بن الداعی بتصریح صاحب روایات الجنات ۶۶۵ و

خصوص میادی امر اسماعیلیه و تاسیس دعوت ایشان بتوسط عبد الله بن  
 میمون قنّاح و طعن در انساب و مذاهب و عقاید ایشان و امثال ذلك در  
 کتب خود ذکر کرده اند غالب آنها بلا واسطه یا مع الواسطه و عیناً یا با  
 زیاده و نقصان و تغییر و تبدیل منقول از دو مأخذ مذکور است،  
 گنیم که اغلب روایات و حکایات مؤلفین اهل سنت و جماعت در  
 باره عبد الله بن میمون قنّاح بنظر ساختگی و ناشی از محض افترا و همت  
 می نماید و اکنون بآیید این حدس را گوئیم که از فرائض واضح بر ضعف  
 اساس حکایات مذکوره و قلت وثوق بدانها کثرت اغلاط فاحشه تاریخی  
 است که در اغلب آنها روی داده و کاشف از نهایت درجه بی اطلاعی  
 ۱۰. نافلین یا مخترعین آن حکایات است نسبت بامور و اوضاع شعبه و در نتیجه  
 موجب سلب اطمینان از کلیه مسطورات ایشان در این موضوع،  
 مثلاً بغدادی در الفرق بین الفرق ص ۲۶۶ گوید: «وقد حکى اصحاب  
 المناذات ان الذين اسسوا دعوة الباطنية جماعة منهم ميمون بن ديصان المعروف  
 بالقنّاح وكان مولی لجعفر بن محمد الصادق و كان من الامراء ثم رحل  
 الى ناحية المغرب و انتسب في تلك الناحية الى عنقيل بن ابي طالب و زعم  
 انه من نسله فلما دخل في دعونه قوم من غلاة الرّفص و المحلويّة منهم ادعى  
 انه من ولد محمد بن اسمعيل بن جعفر الصادق فقبل الاغبياء ذلك منه  
 على [ان] اصحاب الانساب (۱) بان محمد بن اسمعيل مات ولم يعقب»، انتهى  
 باختصار، و چنانکه ملاحظه میشود بغدادی صریحاً گوید که علماء انساب  
 بر آنند که محمد بن اسمعيل بلا عقب بوده است و حال آنکه ابن فتره خطای  
 صریح و غلط فاحش و سهو واضح بل فاضح است، نسل محمد بن اسمعيل  
 بنصریح عموم علماء انساب مانند صاحب عمدة الطالب و مقریزی در انعاظ

لؤلؤة البحرين ۲۳۰ از معاصرین شیخ طوسی منقوی در ست ۲۶۰ بوده پس محال است  
 که عصر فخر رازی را درک کرده باشد،

(۱) تصحیح قیاس، و فی الأصل: الانساب،



المختفاه نقلاً از ابن حزم اندلسی اعدی عدو اسمعیله و جوانی و شریف  
 ادریسی و عیندی از دو پسر او اسمعیل ثانی و جعفر الشاعر منشر شد و  
 در این باب اصلا و ابتدا و مطلقاً خلائی مابین ایشان نیست، بلی در  
 صحیح انتساب خلنای فاطمیین محمد بن اسمعیل مابین علماء انساب خلاف  
 است ولی در اینکه محمد بن اسمعیل اولاد و اعقاب لایعد و لایحصای دیگری  
 غیر خلفاء فاطمیین داشته اصلا و ابتدا و بوجه من الوجوه مابین ایشان  
 خلائی و تراعی نیست، و این بعینه مثل آن میباشد که برای ابطال دعوی  
 علوی مشکوک النسبی بغلی بن ابی طالب علیه السلام شخص از اصل منکر  
 نسل حضرت امیر گردد و گوید علماء انساب بر آنند که علی بن ابی  
 طالب بلا عتب وفات یافته است؛ صاحب عمدة الطالب قریب پنج صفحه<sup>۱</sup>  
 تمام<sup>(۱)</sup> و مفریزی در اتعاض المختفاه قریب شش صفحه تمام<sup>(۲)</sup> منحصرأ صحبت  
 از اولاد و اعقاب و احفاد محمد بن اسمعیل می نمایند، عبارت ابتدای این  
 فصل در عمدة الطالب ایست: «و اعقب محمد بن اسمعیل بن جعفر من  
 رجلین اسمعیل الثانی و جعفر الشاعر الخ»، و در اتعاض المختفاه چنین:  
 «فاما محمد بن اسمعیل فانه الذي اليه الدعوى و كان له من الولد جعفر و  
 اسمعیل فقط الخ»، و علاوه بر اینها سابق گفتیم<sup>(۳)</sup> که شریف اخو محسن  
 دمشقی از بزرگترین دشمنان فاطمیین و صاحب کنای در بیست و اند  
 جزوه در رد بر ایشان و طعن در انساب ایشان خود از نسل محمد بن  
 اسمعیل بوده است هکذا: ابو الحسین محمد بن علی بن الحسین بن احمد  
 ابن اسمعیل بن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام، و با وجود  
 همه اینها ابو منصور بغدادی گوید که علماء انساب بر آنند که محمد بن  
 اسمعیل وفات یافت و نسلی از او نماند! فی الواقع درجه بی اطلاعی بعضی  
 از علماء سنت و جماعت نسبت بامور شیعه حیرت انگیز است.

(۱) طبع معینی ص ۲۰۹-۲۱۴؛

(۲) طبع بیت المقدس ص ۱۱۷-۱۱۱؛

(۳) رجوع شود نص ۲۲۹؛

و دیگر سمعی در کتاب الأنساب در تحت عنوان «القداحی» (۱) گوید:

«و عبد الله [بن میمون القداح] کان مع محمد بن اسمعیل بن جعفر فی  
 الکتاب (۲) فلما مات محمد کان یخدم اسمعیل فلما مات اسمعیل ادعی عبد  
 الله انه ابن اسمعیل و انتسب الیه و هو ابن میمون»، و چنانکه مشاهده  
 میشود سمعی تصریح میکند که محمد بن اسمعیل قبل از پدرش اسمعیل  
 وفات یافت، و حال آنکه محمد بن اسمعیل افلاسی و چهار سال دیگر  
 بعد از پدر خود اسمعیل در حیات بوده است! زیرا که وفات اسمعیل  
 ابن جعفر الصادق بر حسب اختلاف اقوال چنانکه گذشت (۳) در سنه  
 ۱۲۳ یا ۱۲۸ یا ۱۴۵ بوده و وفات محمد بن اسمعیل گرچه علی التبعیث  
 ۱. معلوم نیست ولی چنانکه آن نیز سابق گذشت (۴) تقریباً محقق است که وی  
 تا سنه ۱۲۹ که هرون الرشید در آنسال سفری بجزار نمود در حیات بوده  
 و در آن موقع نزد خلیفه مزبور از امام موسی الکاظم علیه السلام سعایت  
 نموده پس واضح است که وی ۴۶ یا ۴۱ و باقل تقدیرات ۴۴ سال دیگر  
 بعد از وفات پدر خود اسمعیل زیست نموده بوده است، و معذک  
 ۱۵ سمعی گوید که وی قبل از پدر وفات یافت!

و دیگر نظام الملک در سیاست نامه در ابتداء فصل راجع بفره‌طیان  
 گوید (۵): «سبب مذهب فرامطه آن بود که جعفر الصادق را رضی الله عنه  
 پسری بود نام او اسمعیل و اسمعیل پیش از پدر فرمان یافت و از اسمعیل  
 پسری ماند محمد نام و یکی از زیریان غمز کرد که جعفر الصادق سر  
 ۲. خروج دارد رشید جعفر را از مدینه بیفداد آورد و باز داشت و محمد را

(۱) ورق ۴۴۵ (۲) کتاب بضم کاف و تشدید تاء مشاء فوقایه بر وزن

رُثان یعنی مکتب و دبیرستان است، سعدی گوید: پر گشتی و ره ندانستی تونه  
 پیری که طفل کنائی،

(۳) رجوع شود بص ۴۰۹ (۴) رجوع شود بص ۴۱۱،

(۵) طبع شیر ص ۱۸۳-۱۸۴،

غلامی بود نام او مبارک و مردی از شهر اهواز با این مبارک دوست بود نام او عبد الله بن میمون قذاح الخ، و چنانکه دیده میشود صریحاً گوید که هرون الرشید امام جعفر صادق را از مدینه بیفناد آورد، و حال آنکه امام جعفر الصادق علیه السلام بیست و دو سال قبل از جلوس هرون الرشید وفات یافته چه وفات آنحضرت در سنه ۱۴۸ و جلوس هرون در سنه ۱۷۰ بوده پس چگونه هرون جعفر الصادق را از مدینه بیفناد آورد و بدیهی است که مؤلف آنکتاب امام جعفر الصادق را با امام موسی الکاظم علیهما السلام اشتباه نموده است،

و دیگر این التدم در کتاب الفهرست ص ۱۸۷ گوید نقلاً از ابن

- رزاق: «و اقام قرمط بکلواذی و نصب له عبد الله بن میمون [القذاح] رجلاً من ولده یکتبه من الطالبان و ذلك فی سنة احدى و ستین و مائین ثم مات عبد الله فخلفه ابنه محمد بن عبد الله ثم مات محمد فاخلفت دعائم و اهل نخلهم»<sup>۱۱</sup> فرم بعضهم ان اخاه احمد بن عبد الله خلغه و زعم آخرون ان الذی خلغه ولد له یسعی احمد ایضاً و یلقب بابی الفلح ثم قام بالدعوة بعد ذلك سعید بن الحسن بن عبد الله بن میمون و كان الحسن مات فی حیاة ایه الخ»، و چنانکه ملاحظه میشود ابن التدم عبد الله بن میمون قذاح را تا سنه ۲۶۱ در حیات دانسته است و حال آنکه باجماع شیعه چنانکه گذشت عبد الله بن میمون قذاح معاصر امام جعفر صادق و از اصحاب آنجناب بوده است و وفات حضرت صادق در سنه صد و چهل و هشت بوده پس چگونه یکی از اصحاب او تا سنه ۲۶۱ یعنی تا صد و سیزده سال دیگر بعد از وفات او ممکن است در حیات باشد، پس یا باید گفت که این عبد الله بن میمون قذاح که در کتاب الفهرست مذکور است و بتفصیل مسطور در آنکتاب تأسیس دعوت اسماعیلیه نموده و تا سنه ۲۶۱ در حیات بوده بکلی غیر آن عبد الله

این میمون قدّاحی است که معاصر حضرت صادق و از رجال اواسط قرن دوم بوده است، و این محال است زیرا بشهادت صریح دستور المنجّین از کتب معتبره خود اسمعیلیّه چنانکه مشروحاً گذشت عبد الله بن میمون قدّاح از خواصّ اصحاب حضرت صادق و پدرش میمون قدّاح از خواصّ اصحاب امام محمد باقر بوده است پس فرض تعدّد شخصین مطلقاً غیر ممکن است، و یا باید گفت که صاحب الفهرست را (۱) در تعیین عصر عبد الله بن میمون قدّاح سهو عظیمی روی داده و زمان او را فریب يك قرن مؤخّرتر از آنچه در واقع بوده فرض کرده است (۲)، و یا آنکه مؤلف مزبور عبد الله بن میمون قدّاح را یکی از اعقاب متعدّده او که اسامی ایشان در سیاق همان عبارت (رجوع شود بص سابق) مسطور است مثلاً باحمد بن محمد بن عبد الله بن میمون قدّاح یا حسین ابن احمد (۳) ابن عبد الله مذکور یا سعید بن حسین مذکور که عصر ایشان

(۱) یا علی الأظهر ما أخذ اصلی او این رزام را،

(۲) اگر کسی گوید که شاید این اشتباه از نسخا بوده نه از مؤلف یعنی شاید اصل عبارت الفهرست «سنة احدى و ستين و مائة» بوده و سپس بواسطه تحریف نسخا «مائة» به «مائتین» تبدیل یافته است، در جواب گوئیم این احذل بکلی باطل است زیرا که این التّمیم در سیاق همان عبارت بلا فاصله قبل عبد الله بن میمون قدّاح را یا قرمط معروف مؤسس مذهب قرمطه معاصر شمرده است و قرمط چنانکه معلوم است تا سنة ۲۸۶ در حیات بوده است پس واضح است که در اعداد سنة ۲۶۱ ابداً سهو و اشتباهی نیست اگر اشتباهی هست بتقریری که در متن نمودیم ما در تعیین عصر عبد الله بن میمون است که فریب يك مائة مؤخّرتر از آنچه بوده فرض شده یا در شخص خود اوست که یکی از اعقاب او التّباس شده است،

(۳) نام احمد قطعاً از عبارت الفهرست سقط شده زیرا در فصلی که مفریزی در اتعاظ الجنائز ص ۱۱-۱۴ از قول شریف اخو محسن نقل کرده و بتصریح خود او یعنی مفریزی عین همین فصلی است که صاحب الفهرست از ابن رزام نقل نموده در مورد ما نحن فيه (اتعاظ ص ۱۳) نام این شخص حسین بن احمد بن عبد الله مسطور است نه حسین بن عبد الله، و همچنین است بعینه در الفرق بین الفرق بغدادی ص ۲۶۲،

عادهً با تاریخ ۲۶۱ ممکن است موافقت نماید اشتباه کرده و اعمالی و تاریخی که متعلق یکی از اینها بوده بخود عبد الله بن میمون قدّاح نسبت داده است، و این احتمال اخیر (یعنی احتمال اشتباه عبد الله بن میمون قدّاح یکی از اعقاب او) بنظر راقم بطور اظهر احتمالات است،

در دو نسخه از جامع التواریخ جلد اسماعیلیه که محرّر این اوراق بدست<sup>۱</sup> دارد یکی نسخه کتابخانه ملی پاریس و دیگری نسخه متعلق مرحوم براون درین مورد یعنی راجع بعصر عبد الله بن میمون قدّاح براتب از کتاب النهارت نیز گذرانیده و ویرا تا سه دوست و نود و پنج در حیات دانسته است و عین عبارت او اینست<sup>(۱)</sup>: «و از جمله داعیان یکی میمون قدّاح بود و پسرش عبد الله بن میمون که ایشانرا از علما و اکابر آن طایفه شمرد ... و در سال دوست و نود و پنج<sup>(۲)</sup> عبد الله بن میمون قدّاح که بزی صوم و صلوة و طاعات و عبادات متعلی بود و بر سر آن دعوت آگاه بکسر مکرم مقام کرد بموضع ساباط نوح و اموال و اتباع او فراوان شد»، انهی باختصار، و این تاریخ بدون هیچ شک و شبیه غلط فاحش و خطای صریح است یا از نسخ یا از خود مؤلف،<sup>۱۰</sup> و در هیچ مأخذ دیگری غیر کتاب مزبور مطلقاً و اصلاً چنین امر غریبی بنظر نرسید،

در خانمه این مقاله بی مناسبت نمیدانیم که اشاره بقول عجیب در خصوص عبد الله بن میمون قدّاح که ابو العلاء معری در رساله الغفران خود اسطرآدا تعریضی بذکر آن کرده بنائیم، بمقتضای این قول عبد الله<sup>۲۰</sup>

(۱) جامع التواریخ نسخه کتابخانه ملی پاریس Supp. pers. 1204 ورق 7a-8a و

نسخه مرحوم براون ص 6-9،

(۲) کذا واضحاً با اعداد صریحه به با ارقام هندسی در مردو نسخه مذکوره جامع

التواریخ: نسخه پاریس ورق 8a، و نسخه براون ص 9،

این میمون قدّاح در ابتدای امر شیعه و از اجلّه اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام بوده ولی بعدها مرتدّ گشته و اشعاری در حسب حال خود سروده که ذیلًا مذکور خواهد شد، و حاجت نیست علاوه شود که این حکایت و این اشعار مانند غالب حکایات و روایات آنکتاب که موضوع آن سیر ابو العلاست در عالم رؤیا در بهشت و دوزخ و صهرای محشر بکلی مصنوعی و خیالی و قصّه سرائی است نه قضایای واقعی تاریخی<sup>(۱)</sup>، مقصود اینست که نباید بندرجات رساله الغفران ابو العلا از لحاظ صدق و کذب مطالب اطمینانی داد و در آن کتاب بنظر جدّی تاریخی نگریست بل فقط از نقطه نظر قکاوت و تفریح ادبی مضامین آنکتاب را باید تلقی نمود و ما نیز فقط بهین ملاحظه است که این فقره را از آنرساله نقل میکنیم، باری عادت ابو العلا در آنکتاب بر اینست که هر کجا او را کتیرین بهانه دست دهد حکایاتی و اشعاری در طرّ و سخریه نسبت باسلام و اصول عقاید اسلامی از خود ساخته بدهان یکی از رجال تاریخی حنفی یا موهوی میگنارد، و عین عبارت او در مورد ما نحن فیسه از قرار ذیل است<sup>(۲)</sup> (نقل از رساله الغفران ابو العلا، معری طبع مصر سنه ۱۳۲۱-۱۳۲۵ ص ۱۵۶-۱۵۷) :- «و الشیعة یزعمون ان عبد الله بن میمون القدّاح و هو من باهله<sup>(۳)</sup> کان من علیّه اصحاب جعفر بن محمد علیه السلام و روی عنه شیئا کثیرا ثم ارتدّ بعد ذلك فحدثنی بعض شیوخهم انهم یروون عنه و

(۱) رساله الغفران ابو العلا، بعینه از جنس «کومدی الهی» دانت اینالیانی است و اصلا بقول بعضی از مفسرین دانت در تألیف «کومدی الهی» نظر بر رساله الغفران ابو العلا داشته و وجهه العین او در تألیف کتاب مشهور خود آنرساله بوده است،  
 (۲) تا آنجا که رانم سطور اطلاع دارد مطلقا و اصلا هیچکس تا کنون چنین چیزی نگفته که عبد الله بن میمون قدّاح از قبیلّه باهله بوده، علما، رجال شیعه متفق اند که وی از موالی بنی مخزوم بوده و مورّخین اهل سنت و جماعت عموما گفته اند که وی امرانی و نجویی الأصل بوده از سبب اهواز،

يقولون حدثنا عبد الله بن ميمون القداح كآحسن ما كان (۱) ای قبل ان  
یرتد و بیرون له:

هَاتِ اسْتَيْنِي الْحَمْرَةَ يَا سَتِيرُ (۲) . فَلَيْسَ عِنْدِي أَنِّي أَنْتَمُرُ  
أَمَا تَرَى الشَّيْبَةَ فِي يَتْنِي . بَقْرَمَا مِنْ رَبِّهَا جَعْفَرُ  
قَدْ كُنْتُ مَقْرُورًا بِرُهْمَةٍ . ثُمَّ بَدَأَ لِي خَبْرًا يُسْتَرُ

و مما ينسب اليه :

مَشَيْتُ إِلَى جَعْفَرِ حَبْشَةَ . فَأَلْقَيْتُهُ خَارِعًا يَخْلُبُ  
بَجُرِّ الْعَلَاءِ إِلَى نَيْسِهِ . وَكَلَّ إِلَى حَيْلِهِ بَعْدِي  
فَلَوْ كَانَتْ أَمْرُكُمْ صَادِقًا . لَمَا ظَلَّ مَقْتُولِكُمْ يُسْعَبُ  
وَلَا غَضَّ مِنْكُمْ عَمِيقُ (۳) وَلَا . سَمَّا عُمَرَ فَوْقَكُمْ يَخْطُبُ»

انتهی، - راقم این سطور گوید در هیچک از کتب تواریخ و ادب و رجال  
و اخبار و احادیث متداوله چه از آن شیعه و چه از آن اهل سنت و  
جماعت تا آنجا که این ضعیف توانسته است تتبع نماید مطلقا و اصلا و  
بوجه من الوجوه ذکری و اثری و نشانی از این اشعار و از هیچگونه شعری  
دیگر از عبد الله بن ميمون قداح با فحص بلیغ بدست نیامد، و اشعار  
مذکوره (مانند اصل حکایت) بظن غالب بل بنوع قطع و یقین ساخته

(۱) تا آنجا که محرز این اوراق نتبع نموده مطلقا و اصلا در هیچک از کتب رجال  
یا احادیث شیعه چنین مطلبی و چنین تمبیری یا چیزیکه شبیه بدان باشد نیافتم و ظن  
فربین بعلم دارم که این روایت از شیوخ شیعه صاف و ساده اختراع خود ابو  
العلاست که مانند ملف خود ابو حیان توحیدی از جعل اخبار و اسناد آنها بر رجال  
معروف یا موهوم هیچکدام مضایقه نداشته اند،

(۲) سَتِيرُ بر وزن جعفر از اسماء اعلام است (تاج العروس)،

(۳) عمیق نام ابو بکر بن ابی قحافه یا لقب اوست، دو لقبه عمیق قبل لجهاله و قبل

لعنه من النار و قيل ان ذلك كان اسمه في الجاهلية، (التبیه و الأشراف ص ۲۸۴)،

خود ابو العلاست که بدهان عبد الله بن میمون قدّاح نهاده و کاشف از  
خفایای نوپای خود اوست نسبت باسلام و ائمه مسلمان،

و نظیر این فقره حکایت ذیل است منقول از هان رساله (رساله  
الغفران طبع مصر ص ۱۴۴-۱۴۵): «ولما اجلی عمر بن الخطاب رحمة  
الله علیه اهل الذمة عن جزيرة العرب شق ذلك على الجالین فیقال ان  
رجلاً من یهود خیبر یعرف بسیمر بن ادکن (۱) قال فی ذلك:

يَصُولُ أَبُو حَضِيصٍ عَلَيْنَا بِسِيرَةٍ • رُوَيْدَكَ إِنَّ النَّهْرَ يَطْفُو وَ يَرْسُبُ  
كَأَنَّكَ لَمْ تَتَّبِعْ حَمُولَةَ مَافِطٍ • لِيَنْشَبَعَ إِنَّ الزَّادَ شَيْءٌ مَحْبِبٌ (۲)  
فَلَوْ كَانَ مُوسَى صَادِقًا مَا ظَهَرْتُمْ • عَلَيْنَا وَ لَكِنُّ قَوْلَةٌ نُمُّ تَذَمُّ  
وَ تَمَعْنُ سَفْنَاكُمْ إِلَى الْبَيْنِ فَاعْرِفُوا • لَنَا رُبَّمَا الْبَادِي الَّذِي هُوَ أَكْثَبُ  
مَشَيْتُمْ عَلَى آثَارِنَا فِي طَرِيفِنَا • وَ بَعَثْتُمْ فِي آنَ سُوْدُوًا وَ تَرَهْمُوا»

یاقوت در معجم الأدباء ج ۱ ص ۱۹۰ در ترجمه حال ابو العلاء معری  
پس از نقل حکایت و اشعار مذکور در فوق گوید: «و هذا يُشبهه ان  
یکون شعره قد نحلّه هذا اليهودی او ان ایراده لثقل هذا و استلذاده من  
۱۵ امارات سوء عقیدته و قبح مذهبه»، انتهى،

(۱) در جمیع کتب تواریخ و اخبار و ادب که اینجانب بدانها دسترسی داشتم از  
قبیل تاریخ طبری و مروج الذهب و التنبیه و الأشراف مردو از معدوی و معارف و  
عیون الأخبار مردو از ابن قتیب و اغالی و مؤلفات جاحظ و کامل المرید و کامل ابن  
الانیر و غیرها با قصص بلیغ اثری از چنین شخصی با این نام و نسب نیافتم و ظاهراً بل  
بنحو قطع و یقین این نام و نسب مصنوعی و این شخص بکلی خیالی است،

(۲) الحَمُولَةُ بِالْفَتْحِ الْأَبْلُ الَّذِي تَحْوِيلٌ وَكَلٌّ مَا اخْتَمَلَ عَلَيْهِ الْخَيْرُ مِنْ بَعْدِهِ حَارٌّ أَوْ  
غَيْرَ ذَلِكَ سِوَا كَانَتْ عَلَيْهَا النِّقَالُ أَوْلَمُ تَكُنْ، وَ الْمَافِطُ عَلَى زَيْبَةِ فَاعِلٌ أَجْبَرُ الْكِرْيَى  
وَ قَبِيلٌ هُوَ الْبُكْتَرِيُّ مِنْ مَثَرَلٍ إِلَى آخِرٍ وَ الْمَافِطُ مَوْلَى الْمَوَلَى وَ نَقُولُ الْعَرَبُ فَلَانُ  
سَافِطُ بْنُ مَافِطُ بْنُ لَافِطٍ تَنْسَابٌ بِذَلِكَ فَالْمَافِطُ عَبْدُ الْمَافِطِ وَ الْمَافِطُ عَبْدُ اللَّافِطِ وَ  
اللَّافِطُ عَبْدُ مَعْنَقُ (لسان العرب)،



فذلکة مأخذ راجع باحوال عبد الله بن ميمون قنّاح (۱)

مأخذ شعبة: رجال کتبی ص ۲۴۷، فهرست نجاشی ص ۱۴۸، فهرست  
 شیخ طوسی ص ۱۹۷-۱۹۸، تبصرة العوام مجهول المصنف (رجوع بمسابق  
 ص ۲۴۱) مطبوع در ذیل قصص العلماء ص ۴۲۵-۴۲۶، خلاصة علامة حلی  
 ص ۵۴، ایضاح الاشتباه هان مؤلف نسخه خطی راقم سطور، باب عین،  
 مجالس المؤمنین قاضی نور الله ششتری نسخه خطی راقم سطور، مجلس ششم،  
 منهج المقال میرزا محمد استرآبادی ص ۲۱۲-۲۱۴، نقد الرجال میر  
 مصطفی تفرشی ص ۲۰۸-۲۰۹، نقد الايضاح محمد علم الهدی بن محمد  
 الکاشی، ص ۱۹۷-۱۹۸، منتهی المقال ابو علی حائری ص ۱۹۴-۱۹۵،  
 مستدرک الوسائل مرحوم حاجی میرزا حسین نوری ج ۲ ص ۶۱۹، - و از  
 کتب اسماعیلیه نزاریه: دستور المنجبین نسخه وحیده کتابخانه ملی پاریس (۲)  
 در ضمن ترجمه احوال امام جعفر صادق، - و از مأخذ اهل سنت و جماعت:  
 کتاب النهیست لابن الندیم (۳) ص ۱۸۶-۱۸۸، التفریق بین الفرق ابو  
 منصور بغدادی، ص ۱۶، ۲۶۶، ۲۷۷-۲۷۸، رسالة الغفران ابو العلاء  
 معری، ص ۱۵۶-۱۵۷، کتاب الأنساب للسمعانی ورق ۴۴۳-۴۴۴ در ۱۰  
 دو عنوان متعاقب یکدیگر: «القتلاح» و «القتاحی»، بیان الأدیان ابو

(۱) چون سابق در أثناء این مقاله اشاره بناریخ و محلّ طبع غالب مأخذ آتیّه نموده ایم  
 دیگر در جدول ذیل منعرض ذکر این فقرات نخواهیم شد و بهمان اشاره بعدد صفحه  
 اکثفا خواهیم کرد،

(۲) بعلامت 5908 Arabe ورق ۳۳۳۵،

(۳) ابن الندیم بتصریح یا قوت در معجم الأدبا ۶: ۴۰۸ شیعی بوده است ولی چون  
 مندرجات کتاب او در مورد ما نحن فیه مأخوذ از مؤلفات اهل سنت و جماعت است  
 در ردیف همان مأخذ بشمار آمد،

المعالی محمد بن عید الله علوی طبع شرف در ضمن قطعات منتخبه فارسی  
 ج ۱ ص ۱۵۸-۱۵۹، سیاست نامه نظام الملك ص ۱۸۲-۱۸۴، تاریخ ابن  
 الاثیر طبع مصر ج ۸ ص ۹-۱۴ در حوادث سنه ۲۹۶، تاریخ جهانگشای جوینی  
 ج ۲ ص ۱۵۲، جامع التواریخ رشید الدین فضل الله اوایل جلد اسماعیلیه (۱)،  
 میزان الاعتدال ذهبی ج ۲ ص ۸۱، اتعاض المختف. مقریزی ص ۱۱-۲۲،  
 خطط هان مؤلف ج ۲ ص ۱۵۸-۱۶۰، و ۲۲۴-۲۳۴، النجوم الزاهره  
 ابن تغری بردی طبع مصر ج ۴ (رجوع بنهرست اعلام آن در تحت عنوان  
 «میمون القداح»)، - و از مآخذ اروپائی: کتاب معروف سیلستر دو ساسی  
 شرح مذهب دروز (۲) مقدمه جلد اول صفحات ۶۷ بعد و ۱۲۸ و ۱۵۶  
 ۱۰. بعد، عقاید باطنی فاطمیین مصر (۳) از کازانوا ص ۹-۲۴ از طبع  
 جدا گانه، تحقیقات در خصوص قرامطه بحرین و فاطمیین (۴) از دخویه  
 در بسیاری از مواضع و مخصوصاً از ص ۱۲ بعد، تاریخ ادبیات ایران (۵)  
 از مرحوم براون ج ۱ ص ۲۹۶ بعد، دائرة المعارف اسلام در عنوان  
 «عبد الله بن میمون قداح» از هونتاما (۶) ج ۱ ص ۲۶-۲۷، حواشی کتاب  
 ۱۵. النهرست از آگوست مولر آلمانی (۷) ص ۱۷۷ در این دو مآخذ اخیر و

(۱) نسخه کتابخانه ملی پاریس علامت Suppl. pers. 1264 ورق Ta-105، مطابق

ص ۹-۱۹ از نسخه مرحوم براون،

(۲) Silvestre de Sacy, *Exposé de la religion des Druses*, Vol I, pp. LXVII  
 suiv., CXXXVIII, CLVI suiv.

(۳) Paul Casanova, *La doctrine secrète des Fatimides d'Egypte*, pp. 9-34 du  
 tirage à part.

(۴) J. De Goeje, *Mémoire sur les Carmathes du Bahraïn et les Fatimides*, p. 12 suiv.

(۵) E. G. Browne, *A Literary History of Persia*, I, 296 suiv.

(۶) M. Th. Hontama.

(۷) Dr. August Mueller.

مخصوصاً در حواشی کتاب الفهرست اسامی بسیاری از مآخذ دیگر اروپائی که از موضوع ما سخن فیه بجهت نموده‌اند مذکور است لذا ما از تکرار آنها در اینجا صرف نظر کردیم،

ص ۱۵۲ س ۱۴، وحسن شیخ عبدان، عبدان الکاتب از دعاء بسیار معروف اسماعیلیه و قرامطه بوده و بسا حمدان بن الأشعث معروف بقرمطه رئیس مشهور قرامطه که نام آن طایفه علی المشهور از نام او مشتق است مصاهرت داشته باین معنی که خواهر هر یکی از آنها در حباله نکاح دیگری بوده است (۱)، در کتاب الفهرست ص ۱۸۹ اسامی بعضی تألیفات عبدان یا منسوب به عبدان مذکور است، صاحب ترجمه در حدود سال دو بیست و هشتاد و شش هجری بتفصیلی که در کتب تواریخ مشروح است کشته شده است (۲) - در عموم کتب تواریخی که راقم سطور بدانها دسترسی دارد و اسامی آنها در حاشیه ذیل این صفحه صورت داده شد بلا استثنا نام این داعی معروف قرامطه عبدان مسطور است نه حسن شیخ عبدان باضافه حسن

- (۱) دو کان عبدان متروّجاً اخت قرمط و قرمط متروّجاً اخته (نهاية الأرب لوبری، نسخه کتبخانه ملی پاریس 1576 Arabe ورق ۴۸۵)،
- (۲) برای تفصیل احوال عبدان رجوع شود بکتاب ذیل: فهرست ابن الندیم ص ۱۸۷-۱۸۹، و حواشی ناشر المانی آن کتاب ص ۲۷، و کتاب التنبیه و الإشراف سعودی ص ۲۷۴، و ابن حوقل ص ۲۱۰، و دستور المتعین ورق ۴۳۵، و نهاية الأرب ورق ۴۸۵، ۵۸۵، ۵۹۵، ۷۳۵، و انعاظ الحنفاء مغریزی ص ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۳۰، و دملب دروزه داسی مقدمه ج ۱ ص ۱۸۴-۱۸۵، ۱۹۴-۲۰۰، و رساله قرامطه دخویه ص ۴۱، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۶۶-۶۸، ۶۹ - در این کتاب اخیر مؤلف آن دلائلی بعبقّه خود آورده که بتقاضی ان قتل عبدان بعد از جلوس مهدی فاطمی است (ص ۲۹۶) و بامر او بوده است یعنی تقریباً ده سال دیرتر از آنچه عموم مورّخین گفته‌اند، و بعقبه راقم سطور این دعوی اجتهاد مقابل نصّ و رجم بالغیب است و دلائلی که برای اثبات این مدعی آورده فوق العاده واهی بنظر میآید،

چنانکه در جمیع نسخ جهانگشاست و هیچکس دیگر نیز از دغای اسمعیلیه و فرامطه که موسوم بحسنِ عدنان (= حسن بن عدنان) باشد در کتب تواریخ معروف نیست تا گوئیم مراد جوینی او بوده، پس بلا شبهه کلمه «حسن» در متن جهانگشا بکلی زیادی است سهواً از نسخ با از خود مؤلف، و مؤلف را نظایر اینگونه اشتباهات در این فصل متعلق با اسمعیلیه چنانکه بعدها خواهد آمد فراوان روی داده است،

ص ۱۵۲ س ۱۵، ابو الخطاب، مراد ابو الخطاب محمد بن ابی زینب مخلص الأسدی الأجدع است که فرقه معروف خطاییه از غلاة شیعه بدو منسوب اند، وی ابتدا از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام بود سپس در حق آنحضرت غلو نموده بالوهبت وی معتقد گردید پس از آن از این مرتبه نیز قدم فراتر نهاده خود در حق خویشین دعوی نبوت و رسالت نمود، تفصیل عقاید او و اصحاب او و افتراق ایشان بعدها بچهار یا پنج فرقه (۱) در کتاب فرق الشیعه ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ص ۲۷-۴۱، ۵۸-۶۰، و در مقالات الاسلامیین ابو الحسن اشعری ص ۱۰-۱۴ که هر دو از قدیمترین و معتبرترین کتب ملل و نحل اسلام میباشد مشروحاً مسطور است هر که طالب اطلاعات بیشتر در این موضوع باشد باید بدو مأخذ مذکور رجوع نماید، باری حضرت صادق علیه السلام پس از اطلاع از کما فی معتقدات ایشان ابو الخطاب و اصحاب او را در موارد عدیده لعن و نفرین نمود و از ایشان تبری جست و ایشانرا کافر خواند و اصحاب

(۱) بقول نوبختی در فرق الشیعه ص ۲۷ اصحاب ابو الخطاب بچهار فرقه و بقول اشعری در مقالات الاسلامیین ص ۱۰ به پنج فرقه («خمس فرق») منقسم شدند، کلمه «خمس» در خطط مغریزی ج ۴ ص ۱۷۴ بلاشبهه تصحیف «خمس» است، هورتما در دائرة المعارف اسلام در عنوان «ابو الخطاب» و مرگابوت در همان کتاب در عنوان «خطاییه» استناداً بعبارت مذکور مغریزی عده شعب مختلفه خطاییه را پنجاه فرقه نوشته اند، و آن سهواً واضح است ظاهراً،

خود را از معاشرت با ایشان نهی فرمود، و چون امر ایشان فاش شد و ارتکاب محظورات و اظهار اباخات ایشان مشهور گشت عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس که برادر زاده منصور و از جانب او والی کوفه بود کس در پی ابو الخطاب فرستاد و او را بخواست، ابو الخطاب با اتباع خود در مسجد کوفه مجتمع بودند و عده ایشان بهفتاد نفر میرسید. همگی از تسلیم سر باز زدند و مابین ایشان و سپاه والی کوفه محاربه شدیدی روی داد، خطایان مردانه از خود دفاع نمودند و با سنگ و تی و کارد ده ده می جنگیدند تا عاقبت تمامت ایشان باستانیای دو نفر بقتل رسیدند، تاریخ این واقعه علی التبعین معلوم نیست ولی ظاهراً ما بین سنوات ۱۲۶-۱۴۸ بوده است<sup>(۱)</sup> چه از طرفی جلوس منصور که واقعه مذکوره در زمان خلافت او روی داده در سنه ۱۲۶ است، و از طرف دیگر صریح رجال کتبی است که در سنه ۱۴۸ مدتی بوده که ابو الخطاب و اصحاب وی کشته شده بوده اند، و عین عبارت کتبی از قرار ذیل است<sup>(۲)</sup>: «حمدویه قال حدثنا ایوب بن نوح عن حسان بن سبیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال كنت جالسا عند ابی عبد الله علیه السلام و میسر عنده و نحن فی سنة ثمان و ثلثین و مائة فقال له میسر بیاع الزطی جعلت فداك تجبت لقوم كانوا یأتون معنا الی هذا الموضع فانقطعتم آثارهم و فیت آجالهم قال و من هم قلت ابو الخطاب و اصحابه و كان متکثرا فجلس فرجع اصبعه الی السماء ثم قال علی ابی الخطاب لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین فاشهد باقہ انه

(۱) دعویہ در رسالہ «فرامطہ» ص ۱۲ استنباطاً از نہایۃ الأرب نویری (ابن جلد نہایۃ الأرب راجع بقاطبیین در کتابخانہ لندن است و راقم بطور را فعلاً بدان دستری نیست) نقل ابو الخطاب را در حدود سنه ۱۴۵ نگاشته، و شك نیست که در امور راجع بانه شیعه و اصحاب ایشان قول کتبی که از فدماہ علماء شیعه است بدون شبهه بر قول نویری که از متأخرین علماء عامه است مقدم است،

(۲) رجال کتبی طبع بمبئی ص ۱۹۱،

کافر فاسق مشرک و آتیه یحشر مع فرعون فی اشد العذاب غدواً و عشیا ثم قال اما و الله انی لانیس علی اجساد اصیبت معه النار»، (۱)

ص ۱۵۴ س ۴، «در سنه ثمان و سبعین و مائتین که ظهور قرامطه بود»، این تاریخ مطابق قول جمهور مؤرخین است مانند طبری و ابن اثیر و غیرها که عموماً ابتداء امر قرامطه را در ضمن حوادث این سه ذکر کرده‌اند، ولی شکی نیست که مراد مؤرخین مذکور آن بوده که انتشار امر قرامطه و شهرت کار ایشان در این سه رسماً مشهود دربار خلافت بغداد گردید (۲) و الاشکی نیست که مدتها قبل از تاریخ مذکور دعوت قرامطه شروع شده بوده است، مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف ص ۲۹۵ تصریح کرده که دعوت قرامطه در سه دویست و شصت در اصفهان تأسیس یافت، و نیز از اتعاض الحنفاء مقریزی ص ۱۰۲ بالصرافه مستفاد میشود که در سنه ۲۶۴ مدتی بوده که دعوت قرامطه در عراق بتوسط حسین اهلوازی (اولین دعاة آن فرقه قبل از فرمط و عبدان) پیشرفت کرده بوده است،

ص ۱۵۴ س ۵، «و اول ایشان حمدان فرمط بود»، مقصود حمدان بن الأشعث ملقب بفرمط است که نام «قرامطه» با شهر احوال از

(۱) برای شرح حال ابوالمختاب اندی و متصل مذهب او و اتباع و الشیاع او علاوه بر فرق الشیعه یونحنی و مقالات الاسلامیین الشعری که در متن بدانها اشاره شد رجوع شود بکتاب ذیل: رجال کتبی طبع بمبئی ص ۱۸۷-۱۱۹، ۲۲۵-۲۲۶، ۲۹۸، ۳۵۲، و تبصرة العوام ص ۴۲، و خطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۴، و رجال میرزا محمد استرآبادی ص ۲۲۴-۲۲۶، و رجال ابو علی ص ۲۹۴، و رجال میر مصطفی تهرانی ص ۳۳۵، و از مآخذ اروپائی به «مذهب دروز» نسائی ج ۱ ص ۴۴۰-۴۴۱، و رساله قرامطه دخویه ص ۱۲، و دائرة المعارف اسلام در عنوان «ابوالمختاب» ج ۱ ص ۹۹ بقلم هونیا، و در عنوان «خطایه» ج ۲ ص ۹۸۶-۹۸۷ بقلم مرگایوت،

(۲) رجوع شود بر رساله «قرامطه بحرین» دخویه ص ۴۱-۴۲،

لقب او مأخوذ است و عموم کتب تواریخ مشحون است بذکر او لهذا حواله  
 بآخذ این موضوع در اینجا لزومی ندارد، حمدان فرمط چنانکه سابق نیز  
 گفتیم شوهر خواهر عبدان داعی دیگر معروف آن طایفه و عبدان نیز شوهر  
 خواهر فرمط بود، تاریخ وفات فرمط معلوم نیست ولی چنانکه از نهاییه  
 الأرب نویری<sup>(۱)</sup> مستفاد میشود فرمط اندکی قبل از سنه دو بیست و هشتاد  
 و شش بکلی منقود الاثر شده دیگر هیچکس ازو خبری و نشانی نیافت و  
 هیچ معلوم نشد عاقبت کار او بکجا انجامید، - خلاصه احوال عامه  
 مورخین را در خصوص حمدان فرمط و دعوت قرامطه و خروجهای متوالی  
 و متواتر ایشان بر خلنا و کلبه آنچه راجع باین فرقه است دخویه مستشرق  
 معروف هلاندی در رساله نفیس خود موسوم به «تحقیقات در خصوص  
 قرامطه بحرین و فاطمیین»<sup>(۲)</sup> جمع نموده طالب اینگونه اطلاعات باید رجوع  
 بدان رساله نماید،

ص ۱۵۳ س ۱۱، «و مدت بیست و پنج سال ایشان داشتند»،  
 عموم مورخین مدت نگاهداشتن قرامطه حجر الأسود را نزد خود بیست و  
 دو سال ضبط کرده اند<sup>(۳)</sup>، و در حقیقت چنانکه از روی حساب و مقایسه<sup>۱۵</sup>

(۱) نسخه کتابخانه ملی پاریس Arabic 1576 ورق ۵۸۵ بیعد، و رساله قرامطه  
 دخویه ص ۵۹،

(۲) این کتاب بزبان فرانسه است و نام و عنوان آن اینست: J. de Goeje,  
*Mémoire sur les Carmathes du Bahraïn et les Fatimides*, 2e édition, Leide, 1896.

(۳) رجوع شود باین الاثر ج ۸ ص ۱۶۲ در حوادث سنه ۲۳۹، و تاریخ ابو الفدا  
 در حوادث مان سال، و انعاظ الحنفیه مقریزی ص ۱۲۷ و ۱۱۲۹، و الإعلام بأعلام  
 بیت ائمه العظام لفظ الذین التهوروا بالمتکی ص ۱۶۲-۱۶۶، و رساله «قرامطه» دخویه  
 ص ۱۴۶، - حیره اصفهانی ص ۲۰۹-۲۱۰ مدت مک مک سیمرا نزد قرامطه دوازده سال  
 (بجای بیست دو سال) و تاریخ اعاده آنرا در سنه سبصد و بیست و نه (بجای سبصد و سی  
 و نه) نگاشته و آن سهو الفلم و منشأ آن لابد اشتباه رقم ۲۹ بوده است به ۲۹،

بین تاریخ فلع حجر الأسود بنوسط قرامطه در چهاردهم ذی الحجه (۱) سنه  
سبصد و هفتاد و تاریخ اعاده حجر بنگه در دم ذی الحجه سنه سبصد و سی  
و نه واضح میشود مدت مکث حجر نزد آنطایفه درست بیست و دو سال  
و چهار روز کم بوده است، و علاوه بر حساب مذکور مشرزی در اتعاض  
الحنفاء ص ۱۲۹ و قطب الدین نهرولی مکی در کتاب الأعلام بأعلام بیت  
الله الحرام ص ۱۶۶ نیز بدین فقره واضحاً تصریح کرده‌اند، پس تعبیر بیست  
و پنج سال در کلام مؤلف سهو یا مسامحه است از او،

ص ۱۵۴ س ۸، بلغاس حوشب، هو ابو القاسم رستم بن الحسین بن  
فرج بن حوشب بن زاذان التجار الکوفی الملقب بالمنصور از دعاه معروف  
اسمعیلیه در یمن، در شهر سنه دویست و شصت و هشت (۲) پدر مهدی  
اولین خلفاء فاطمیین بقول صاحب دستور المنجمین (۳) و مشرزی (۴) با یکی  
از اولاد عبد الله بن میمون فداح بقول جوینی در جهانگشا و ابن الأثیر در  
تاریخ کامل (۵) ابن حوشب را به همراهی علی بن الفضل نامی از اهالی یمن  
برای نشر دعوت بدان ناحیه فرستاد و ایشان از فادسیه حرکت کرده در  
۱۰ اول (۶) هائسال یمن رسیدند و ابن حوشب در آنجا آغاز دعوت نهاد و  
در سنه دویست و هفتاد دعوت او در یمن ظاهر شد و کار او بالا گرفت  
و اتباع او بسیار شد و شهرهای عمده یمن را مانند صنعا و غبره فتح نمود و

(۱) اعلام قطب الدین مکی ص ۱۶۶، - کلمه «ذی القعدة» در این مورد در اتعاض  
الحنفاء ص ۱۲۹ سهو ناسخ است بجای «ذی الحجه»، (۲) اتعاض الحنفاء ص ۲۷، و  
دستور المنجمین نسخه کتابخانه ملی پاریس ورق ۱۲۴۵، (۳) دستور المنجمین در  
همان موضع مذکور، - صاحب این کتاب همیشه از پدر مهدی به «صاحب الظهور»  
تعبیر میکند، (۴) اتعاض الحنفاء ص ۲۷، - «جعفر بن محمد» در سطر ۵ از  
این صفحه در خصوص نام پدر مهدی سهو ناسخ است بجای «محمد بن جعفر» رجوع  
شود بسطر ۲ از همان صفحه و بص ۷ س ۱۱-۱۲،  
(۵) ج ۸ ص ۱۱ در حوادث سنه ۲۹۶، (۶) دستور المنجمین ورق ۱۲۴۵،



خود را منصور لقب نهاد و بنام نوحی بن و بحرین و پیامه و سند و هند و مصر و مغرب دتاه فرستاد، پدر مهدی پس از مدتی ابو عبد الله شبلی آئی الذکر را بین نزد ابن حوشب فرستاد و او را توصیه نمود که چند گاهی در بین در نزد ابن حوشب بسر برد و بکلی مطیع فرمان و متقاد اوامر او باشد و بسیره او اقتدا نماید و از آن پس بزمین مغرب رود، ابو عبد الله همچنان نمود و مدتی درین در ملازمت ابن حوشب بسر برد و در مجالس او حاضر شد و نکات و دقائق دعوت را از آن استاد آموخته فرا گرفت و سپس مغرب زمین رفت بیان فیایل کتنامه چنانکه شرح آن خواهد آمد، در اسم و نسب ابن حوشب ما بین مورخین اختلاف بسیاری است و آنچه در فوق ذکر شد مطابق اقوال جمهور ایشان است (۱)،

ص ۱۵۵ س ۱، ابو عبد الله صوفی مختسب، هو ابو عبد الله الحسين بن احمد بن محمد بن زکریا المعروف بابی عبد الله الشیبی الصوفی المختسب (۲) و المنقب عندهم بصاحب البذر، اصل وی چنانکه خواهد آمد از کوفه یا رامهرمز یا صنعاء من بوده است، وی مؤسس دولت فاطمیین بود در مغرب نظیر ابو مسلم خراسانی که مؤسس دولت بنی عباس<sup>۱۵</sup> بود در مشرق، و شرح احوال او و سوانح زندگی او و جلال اعمال او مشهورتر از آنست که در اینجا احتیاج بیسط مقالی در این باب باشد، وی

(۱) رجوع شود بتاریخ ابن الأثیر ج ۱ ص ۱۱ در حوادث سنه ۲۹۶، و دستور المنجبین ورق ۲۴۵، و صبح الأعیان ج ۱۲ ص ۲۴۰، و خطط مقریزی ج ۲ ص ۱۶۰، و انماط الحنفاء من مؤلف ص ۳۰، ۳۷، ۴۱.

(۲) «وکان عتباً بسوق الغزل من البصرة» انماط الحنفاء ص ۲۷، «ولی انصبه فی بعض اعمال بغداد» (خطط مقریزی ۲: ۱۵۰-۱۷)، - در حواشی ذیل صفحات گفته شد که لقب «صوفی» برای صاحب ترجمه جز در جامع الثواریح در جای دیگر بنظر نرسید، بعداً در مروج الذهب ۱: ۲۷۱ و ذیل طبری از غریب ۵۲ دیده شد که هر دو صریحاً او را «ابو عبد الله المختسب الصوفی» میخوانند،

یکی از نوادر رجال عصر و از دهاه و کفاه و مدبرین درجه اول دنیا معدود بوده است، و ازین چه عجب تر که او را تنها و بدون مال و رجال و اعوان در حدود سنه دویمت و هشتاد (۱) برای نشر دعوت ازین بغرب فرستادند، و وی در آنجا فقط در سایه زیرکی و دها و کفایت و عزم و تدبیر خود در ظرف اندک مدتی یعنی قریب شانزده سال از حدود سنه مذکوره الی ظهور مهدی در سنه ۲۹۶ تأسیس مملکتی چنان با عظمت در شمال افریقا نمود و چندین سلسله سلاطین آندیار مانند بنی الاغلب تونس و بنی مدرار سبلماسه و بنی رستم تاهرت را منقرض ساخت، لکن عاقبه الامر صاحب ترجمه با برادرش ابو العباس محمد ملقب بمخطوم در روز ۱۰ به شنبه غره ذی الحجه سنه دویمت و نود و هشت در شهر رقاده (۲) از محال قیروان بنرمان مهدی بقتل رسیدند و در این سوء ختام و حق ناشناسی مخدوم نیز خانم احوال او نظیر خانم احوال ابو مسلم خراسانی گردید (۳)،

(۱) ورود ابو عبد الله الشیبی بغرب در نیمه ربیع الاول سنه دویمت و هشتاد بوده است (ابن الأثیر ج ۸ ص ۱۲ در حوادث سنه ۲۹۶، و البیان المقرب لابن عذاری المراكئی ج ۱ ص ۱۱۷، و تاریخ ابو الفدا ج ۲ ص ۶۵) - مقریزی در انعاظ الحنفیه ص ۲۲ و در غلط ج ۲ ص ۱۶ دخول ابو عبد الله را بغرب در سنه دویمت و هشتاد و هشت نگاشته و آن سهو واضح یا تحریف نسخ است،

(۲) دخلف نصر الصحن (ابن ذاری ج ۱ ص ۱۶۴)، و نصر الصحن از نصیر رقاده بوده است (ایضاً ص ۱۵۷)،

(۳) برای اطلاع از احوال ابو عبد الله شیبی رجوع شود به البیان المقرب فی اخبار المقرب لابن عذاری المراكئی ج ۱ ص ۱۱۸-۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۲-۱۴۵، ۱۶۵ که از جمیع مآخذ دیگر مفصل تر و مبسوط تر سواخ احوال او را بدست میدهد، و نیز بکتاب التنبیه و الاشراف نسعودی ص ۲۴۴، و مروج الذهب هو طبع پاریس ۸: ۲۴۶، و دستور المنجین ورق ۲۴۵۵-۲۴۶۵، و سیاست نامه نظام الملک ص ۱۹۳، و ابن الأثیر ج ۸ ص ۱۲-۲۱ در حوادث سنه ۲۹۶، و ابن خلکان در حرف حاء «المحسن بن احمد» ج ۱ ص ۱۷۸، و مقدمه ابن خلدون ص ۱۳، و غلط مقریزی ج ۲ ص ۱۶۰، ج ۲ ص ۱۵-۱۷، و انعاظ الحنفیه هو ص ۲۷، ۴۱،